

نیاز حزب و طبقه به همدیگر

"به بهانه سالگرد

تشکیل حزب کمونیست ایران"

در ۱۱ اردیبهشت ۲۷ سال پیش، حزب کمونیست ایران اعلام موجودیت کرد. موجودیتی که رسالت و ضرورتی انقلابی و سیاسی بود در مقابل ضد انقلاب اسلامی که بی رحمانه کمر به قلع و قمع انقلابیون و کمونیست‌ها بسته بود، تولد امید و آرمانی نو بود در مقابل تشتت و یاس و ناامیدی پوپولیسم چپ. آغازی نو، که رجعتش بازگشت به ضرورت ایفای نقش تاریخی طبقه کارگر در روند اوضاع سیاسی برای ایجاد تغییر بنیادی در جامعه بود.

تشکیل حزب کمونیست ایران در اوضاع و احوال سال‌های ۶۰ و ۶۱، سال‌های بازستاندن دستاوردهای انقلاب ۵۷، که با بی‌رحمانه‌ترین و شقاوت‌بارترین سرکوب‌ها همراه گشت، یکی از رویدادهای مهم حیات سیاسی جنبش چپ و کمونیستی ایران محسوب می‌شود که در سخت‌ترین شرایط ممکن با تکیه بر فعالین سیاسی و کارگری در تهران و شهرهای بزرگ و شمار نسبتاً زیادی از کادرها و فعالین سیاسی موسوم به خط سه ایران و کومه له در کردستان، بوقوع پیوست.

به تشکیل حزب کمونیست و نقش و جایگاه آن در ۲۷ سال گذشته که تابعی از اوضاع سیاسی جامعه ایران بوده است می‌توان برخورد‌های متفاوتی داشت.

هم دشمنی و کینه‌ورزی‌ها به ضرورت تشکیل این حزب، به تاریخچه و رسالتش و هم امیدها و انتظارات و تلاش‌های دوستان‌ان این حزب برای پیشبرد اهداف و آرمانهایی که این حزب در این جهان وارونه برایش تشکیل شده، قابل درک است و هر دو نگرش از منافع و نگرش‌های سیاسی و طبقاتی درون جامعه تغذیه می‌کنند. همانگونه که در فراز و نشیب‌های این حزب نیز خود را نشان داده است در رهگذر محذوریت و محدودیت‌های فعالیت این حزب و همه احزاب سیاسی دیگر اپوزیسیون در ایران، نام و موجودیت این حزب مورد حمله تجدیدنظرطلبان قرار گرفته و به این بهانه سیاست و استراتژی‌های غیر کارگری، گزینه جدید سیاسی‌شان شده است.

بجاست به مناسبت سالگرد تشکیل حزب، بجای ردیف کردن لیستی از فعالیت‌ها و خدماتی که این حزب به جنبش کمونیستی و جنبش‌های اجتماعی داشته و یا لیستی از ضعف و کمبودهایی که در راه پیشبرد اهداف و سیاست‌هایش داشته است، به این سؤال
← پاسخ بدهیم که اساساً ما یک حزب کمونیستی

حزب کمونیست ایران با گامهای استوار به پیش می‌رود!



جنبش و تشکل بیکاران را بر محور
دو خواست اشتغال یا بیمه بیکاری
مکفی برپا کنیم!



تصویب قانون چند همسری،
تحقیر کل جامعه است!



اهداف جمهوری اسلامی
از طرح مجدد لایحه "حمایت از خانواده"

در ابتدا یک حزب کارگری
غیر رسمی بود...



مدیریت واردات، یا ستاد فرماندهی
ایجاد قحطی و کمبود!



جهان امروز

نشریه سیاسی
حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود!

سر دبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق
پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس
خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می‌کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب جهان امروز با نویسندگان آن است و تنها مطالبی که با نام جهان امروز امضا شده باشد، موضع رسمی نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می‌رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می‌شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۳ است.

تماس با
کمیته تشکیلات داخلی کشور
حزب کمونیست ایران

norpardazan@yahoo.com
h.faalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

تماس با
کمیته تشکیلات داخلی کومه له
(تکشر)

takesh.komalah@gmail.com

در اندیشه چگونگی عبور از این موقعیت نامناسب برای پیوند خوردن هر چه بیشتر به جنبش های اجتماعی و کارگری بودیم. این بحث و مشغله، تاریخی به قدمت همه عمر حزب دارد.

اما بحث یا مشغله بودن این امر با هر درجه ای از خلوص نیت و صداقت برای رهبری حزب کافی نبوده و نیست. یک حزب هر چند جهت گیری های درستی هم داشته باشد می بایست شانس این را پیدا کند که بر بستر جنبش کارگری به یک حزب توده ای کارگری تبدیل شود. حزب کمونیست ایران متأسفانه هیچگاه شرایط مشابه آنچه کومه له در کردستان در سال های اول بعد از انقلاب ۵۷ داشت، بدست نیآورد تا به یک جریان قدرتمند اجتماعی تبدیل شود و با سنبه پر زورتر نقش و رسالت کمونیستی اش را در قبال مبارزه طبقاتی ایفا کند. اما با این حال تلاش صادقانه این حزب برای پر کردن فاصله جنبش کمونیستی با جنبش کارگری اگر بدلیل محذوریت های پلیسی و بی رحمانه رژیم اسلامی حاصل نیآمده، اما در همین سطحش هم تاثیرات بسیار مثبتی بر کل فرهنگ سیاسی نیروهای چپ و رادیکال در ایران گذاشته است.

ما هر ارزیابی ای از پروسه تشکیل و عملکرد و تاریخچه مبارزاتی حزب کمونیست ایران داشته باشیم، نمی توانیم این واقعیت را نبینیم که این حزب بیشتر از هر جریان دیگری به رشد گرایش سوسیالیستی در درون جنبش های اجتماعی در ایران یاری رسانده است. تاریخ این حزب که با خون هزاران رزمنده کمونیست عجبین گشته است، خدمت به آرمانهای انسانی و تلاشی صمیمانه است برای تحقق حقوق ستمدیدگان و استثمارشدگان جامعه.

اوضاع خطیر سالی که گذشت و کنگره اخیر حزب کمونیست ایران بار دیگر این حلقه محوری و اولویت را برای رزمندگان این حزب تاکید می کند که تقویت گرایش سوسیالیستی در جنبش های اجتماعی و بویژه جنبش کارگری را در راس اولویت های خود قرار دهند.

معنای عملی این مسئله در سالگرد تشکیل حزب کمونیست ایران این است که ما مصمم تر از همیشه از همه امکانات مادی و معنوی حزب و کومه له، از موقعیت مناسبی که در سال های اخیر در جنبش های اجتماعی پیدا کرده ایم، بهره می بریم تا بتوانیم زمینه های رشد و فراگیر شدن تشکل های توده ای کارگری را که ستون فقرات یک حزب قدرتمند کارگری- کمونیستی خواهد بود، بیشتر سازیم. حزب کمونیست ابزار موثری برای رسیدن به این هدف است.

هلمت احمدیان



را برای چه هدفی می خواهیم؟ سنگ محک ما برای توقع از این حزب، سنجش این حزب و نهایتاً قضاوت در مورد این حزب چیست؟

حزب ابزار پیشبرد سیاست و استراتژی معینی است که در برنامه و اسنادش فورموله است. برای یک حزب کمونیستی محوری ترین هدف قدرت گیری طبقه کارگر برای استقرار یک جامعه سوسیالیستی است. اما در تاریخ احزاب و از جمله حزب کمونیست ایران بارها اتفاق افتاده است که این فرمول ها به این سر راستی پیش نرفته است.

بحث هایی از قبیل اینکه ملزومات تشکیل یک حزب کمونیستی چیست و بعد از تشکیل هم، چگونه فاصله بین حزب و جنبش کمونیستی با جنبش کارگری پر می شود و این دو هر چه بیشتر بهم جفت می شوند، چه در مقطع تشکیل حزب و در تمام طول عمر حزب بحث های واقعی بوده و هستند و سنگ محک ارزیابی از این حزب هم بر همین بستر موضوعیت داشته و دارد.

واقعیت این است که فعالین حزب کمونیست ایران در سال ۶۱ نه در کوره مبارزه طبقاتی کارگران، بلکه بر بستر شرایطی که کمونیست های گرد آمده دور این حزب مجبور بودند از یک طرف تاوان تشمت و بن بست های فکری و سیاسی سوسیالیست های خلقی را پس بدهند و از طرف دیگر در مقابل ضد انقلاب اسلامی بایستند، تشکیل شد.

در مقابل موجی از یاس و ناامیدی و تسلیم و شکست خوردگی آن دوره، منطقی ترین راه حل همانا متحد شدن زیر پرچم حزبی بود که نوید نسلی رزمنده و امیدوار به آینده را نمایندگی می کرد. این نه یک اراده گرایی روشنفکرانه و در خفا، بلکه طی پروسه ای کار شده که به اجماع نظری، فکری و پراتیکی جمعی وسیعی از کمونیست ها انجامید پیش رفت و پاسخی شایسته و مناسب بود به یک ضرورت سیاسی و مبارزاتی.

اما ما نه در آن مقطع و نه بعد از آن، هیچگاه این مسئله را کتمان نکردیم، که علیرغم امکانات و رابطه وسیعی که در کانون های مبارزاتی در سراسر ایران و کردستان، هنوز از تاسیس یک حزب کمونیست تماماً متکی بر پیشروان طبقه کارگر فاصله داشتیم و این لنگی بود که تلاش برای رفع آن در همان قدم اول فعالیت مان در راس اولویت ها قرار گرفت.

ما بر خلاف منشعبین از این حزب، از این ضعف که در مقابل شرایط ناهموار مبارزاتی که با بی رحمی و قساوت دشمن هر روز محدودیت بیشتری را برای فائق آمدن بر آن برابمان کمتر می کرد، تئوری درست نکردیم و به نتایجی که با روایت های چپ و راست، از طبقه کارگر بیشتر فاصله گرفت و یا به نفی آن رسید و حزب را در غیاب حضور متشکل کارگران نماینده طبقه کرد، نرسیدیم.

ما علیرغم شرایط ناهمواری که بدنال تشکیل حزب بر ما و همگان تحمیل شد و این امر به مانع بزرگی بر سر راه پیشرفت نقشه های تشکیلاتی مان در سراسر ایران و کردستان تبدیل شد، همواره

فرشید شگری

حزب کمونیست ایران با گام‌های استوار به پیش می رود!



بکار انداختند تا کارگران و زحمتکشان ایران و کردستان را از کمونیسم و احزاب کمونیستی دلسرد کنند، تسلیم نظم موجود شوند و به نجات خود از چنگال شیوه و مناسبات تولیدی حاکم نیندیشند؛ اما این تبلیغات جنگ سردی و ضد کمونیستی

با زحمات بی دریغ کمونیست‌های متشکل در حزب کمونیست ایران، و احزاب دیگر تا اندازه‌ای در سطح جامعه - خنثی گردیدند. با این وصف بعدها در درون صفوف حزب کمونیست ایران و کومه له کسانی پیدا شدند که تحت تأثیر دگرگون شدن اوضاع منطقه‌ای و بین‌المللی، و سپس تر بروز تحولاتی در صحنه سیاسی جامعه یعنی سر درآوردن "جنبش رفرمیسم بورژوازی" و روی کار آمدن "اصلاح طلبان حکومتی" در خرداد ۱۳۷۶ شمسی، به کمپین ضد کمونیست‌ها پیوستند. آنها برای تحقق پروژه خود و اهدافی که در سر داشتند به اقداماتی بدور از پرنسیب‌های سیاسی و اخلاقی متوسل شدند که با مخالفت اکثریت اعضای حزب در تشکیلات علنی و خارج کشور روبرو گردیدند و در نهایت این عده چون دریافتند کاری از پیش نمی‌برند راه انشعاب را برگزیدند.

اگرچه این افراد - که تا آن زمان بنا به هر دلیلی خود را مارکسیست می‌نامیدند و در دوره‌ای از حیات سیاسی ایشان بظاهر یا بطور واقعی جزو مدافعین دو آتشه طبقه کارگر و توده‌های زیر دست ایران و کردستان بودند - توانستند این تشکیلات را دو شقه کرده و بدرجاتی باعث تضعیف آن در ماه‌های نخست انشعاب در سال ۲۰۰۰ شوند، ولیکن با گذشت زمان نه فقط ماهیت شان برای طبقه کارگر و زحمتکش، و نیروهای چپ و کمونیست جامعه روشن تر شد و پروژه آنها شکست خورد، بلکه بر خلاف حساب‌هایی که کرده بودند، حزب کمونیست ایران با تداوم مواضع و جهت‌گیری‌های زمینی، صحیح و رادیکال‌ش ضمن کسب اعتبار بیشتر نزد جنبش‌های اعتراضی به موقعیت ویژه تری در بین احزاب چپ هم رسید.

امروزه برای دوستان و دشمنان حزب کمونیست ایران محرز و ثابت شده که این حزب برغم ضربات پلیسی و ترور برخی از رهبران‌ش، جانباختن تعداد زیادی از کادرها و اعضایش، و تحمل دو جدایی و انشعاب همانند همیشه قرص و محکم بر پاهای خویش ایستاده است. حزب کمونیست ایران با پراتیک خود، و با داشتن برنامه‌ای که در آن علاوه بر خواست‌ها و مطالبات اقتصادی و سیاسی کارگران، از حق برابری زنان با مردان در همه عرصه‌ها، برسمیت شناختن حقوق

نیست شدن گرایش سوسیالیستی جامعه جلوگیری می‌شد. بنابر این حملات ضد انقلاب و بازنگری در تفکرات غالب، ضرورت تأسیس حزب کمونیست ایران (حزبی با صفت فوق) را در دستور بعضی از نیروهای چپ گذاشت.

بدین ترتیب با تأسیس حزب کمونیست ایران توسط کومه له - که سالها پیش از تأسیس حزب به سبب دفاع پیگیرانه اش از حقوق ستمکشان کردستان و پافشاری بر مبارزه طبقاتی برای ایجاد سوسیالیسم در سراسر ایران به یک جریان کمونیستی پر نفوذ در این منطقه ارتقاء یافته بود -، و نیز سازمان‌های چپ و رادیکالی چون اتحاد مبارزان کمونیست و تعدادی از جریانات خط ۳ - که بواسطه مبارزات و جانفشانی‌هایشان در قبل و بعد از انقلاب پایگاهی در بین لایه‌هایی از کارگران و توده‌های محروم ایران داشتند -، چشم انداز امیدوارکننده‌ای را در مقابل این نیروها گشود، و شور و شغف زیادی را در میان کارگران آگاه و دیگر انقلابیون کمونیست پدید آورد.

شروع حملات هماهنگ

تشکیل حزب کمونیست ایران که چون خاری در چشم ضد انقلاب اسلامی و دوستداران دروغین توده‌های ستمدیده کشور فرو رفته بود، بورژوازی تازه بقدرت رسیده و جریانات راست اپوزیسیون در ایران و کردستان را برای نابودیش به تکاپو انداخت. رژیم و اپوزیسیون بورژوازی اش که از این واقعه خشمگین و آشفته شده بودند، در همکاری نا نوشته و اعلام نشده علیه کمونیسم، و مشخصا حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن وارد عمل شدند.

هر کدام از اینها با امکانات و ابزارهای که در اختیار داشتند کوشیدند تا مردم عادی شهرها و روستاهای کشور بویژه کردستان از آرمانهای کمونیسم و حزب کمونیست ایران روی گردانی کنند. فعالیت‌های ضد کمونیستی، توطئه‌ها، یورش‌های نظامی حاکمیت، و تحمیل جنگ داخلی در کردستان، حزب کمونیست ایران و کومه له را با دشواری‌های عدیده‌ای دست به یقه ساختند، معهدا با جانفشانی و از خود گذشتگی نیروی پیشمرگ و اعضای و کادرهای حزب ایستادگی جانانه‌ای در برابر تمامی این حملات براه افتاد و این حزب سر بلندانه مبارزه‌اش را پی گرفت.

پس از آن دوره (بدنبال پایان جنگ سرد و فرو ریختن بلوک شرق در سال‌های نخست دهه نود) دشمنان قسم خورده این حزب به تاسی از تئوریسین‌های سرمایه داری بازار آزاد، و بنگاه‌های تبلیغاتی قدرت‌های امپریالیستی غرب که در بعد بین‌المللی سرگرم قبولاندن نظریه پایان تاریخ بودند و فروپاشی سرمایه داری دولتی در اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اقماری آن را ناکارآمدی و شکست کمونیسم جا می‌زدند، دوباره همه توان خود را

عوامل دخیل در تأسیس حزب کمونیست ایران

بیست و هفت سال از تأسیس حزب کمونیست ایران می‌گذرد. در یازدهم شهریور ماه سال ۱۳۶۲ حزب کمونیست ایران، در کنگره مؤسس بنیانگذاری شد، و رسماً اعلام موجودیت کرد. تشکیل حزب کمونیست ایران در آن دوره، رویداد بس با اهمیتی برای جنبش کمونیستی ایران محسوب می‌شد. با موجودیت یافتن این حزب فصل نوینی در عرصه مبارزه طبقاتی علیه استبداد و نظام سرمایه داری حاکم بر جامعه، آغاز گردید. اولین سوالی که احتمال دارد برای هر کسی پیش بیاید اینست که: اساسا کدام واقعیت‌های مادی، سیاسی و اجتماعی در تشکیل حزب تأثیر داشتند یا به دیگر کلام چه مؤلفه‌ها و سازه‌های واقعی‌ای تأسیس آنرا ضروری ساختند؟ برای پرداختن به این پرسش شاید بهتر باشد به عقب بازگردیم و با رجوع به تاریخ عوامل بیرونی‌ای که در تأسیس حزب نقش داشتند برشمریم.

در وقایع سالهای اول قیام توده‌های ستمدیده (۱۳۵۶ و ۱۳۵۷) برضد دیکتاتوری پهلوی، اعتصابات بدون انقطاع کارگری سازماندهی و راه اندازی شدند که سرانجام با اعتصاب کارگران شرکت نفت، رژیم محمد رضا شاه رمقش را از دست داد و کمزش شکست. بمیدان آمدن طبقه کارگر در آن مقطع و یکی، دو سال بعد از پیروزی انقلاب اثرات مهمی بر تفکرات چپ رادیکال گذاشت. آن رخداد بانی بازنگری بخشی از چپ‌های جامعه از آراء و تئوریهای مغایر با مارکسیسم (پوپولیسم یا عموم خلقی) شد و آنها را به تلاش‌هایی برای پاک کردن نظریات غیر مارکسیستی‌ای که چند دهه در میان روشنفکران چپ رواج داشت، ملزم کرد.

هنوز مدت زیادی از مبارزه نظری این دسته از چپ‌های رادیکال ایران با آن تفکرات نگذشته بود که بورژوازی بقدرت رسیده یورش‌های برنامه‌ریزی شده‌ای را به طبقه کارگر و سازمان‌ها و احزاب چپگرا آغاز کرد. آن تهاجمات که دستگیری‌های وسیع، شکنجه‌های قرون وسطایی، اعدام‌های دسته جمعی و انفرادی، انقلاب فرهنگی در دانشگاهها، برپا داشتن "شوراهای اسلامی کار" و "خانه کارگر" در تقابل با تشکل‌های کارگری آن موقع، و حمله به حقوق زنان را در پی داشتند؛ شرایط وخیم و نامساعدی را به جنبش کمونیستی ایران تحمیل کرد و می‌رفت تا سازمان‌های سیاسی چپگرا یکی پس از دیگری منحل شوند. این بود که می‌بایست حرکتی صورت می‌گرفت و پاسخ در خوری به آن وضعیت داده می‌شد. تنها راه باقی مانده برای آن نسل از کمونیست‌های جامعه تأسیس یک حزب انقلابی و رزمنده - که از پوپولیسم فاصله داشته باشد - بود تا از

فرهاد شعبانی

جنبش و تشکل بیکاران را بر محور دو خواست اشتغال یا بیمه بیکاری مکفی برپا کنیم!

شرکت‌های خدمات نیروی انسانی و پیمانکاری وارد بازار کار می‌شوند. این بدان معناست که این قشر وسیع از کارگران مشمول دریافت این مقرری ناچیز برای مدت محدود هم نیستند. بنابراین در اولین روز بیکاری، اقتصاد و درآمد خانواده به اعماق فقر سقوط و مصیبت‌ها آغاز می‌شود.

راه حل چیست؟

در شرایطی که وخیم تر شدن اوضاع اقتصادی و رکود ناشی از آن تنها تحلیل نیست و متکی بر داده‌ها و فاکت‌های قابل لمس است، و در موقعیتی که کلیه راه‌های "دولت سرمایه‌داران مسلمان" برای برون رفت از بحران، متکی بر بیکارسازیهای بیشتر و زدن از سفره خالی کارگران و اندک بیمه‌های اجتماعی است؛ بار و مسئولیت مبارزه علیه بیکاری بر دوش خود کارگران و فعالین جنبش کارگری قرار می‌گیرد.

در این شرایط نه مراجعه فردی به مراکز کارایی و مراکز استانی وزارت تعاون، نه ایستادن در صف سازمان تامین اجتماعی، نه گوش فرادادن به وعده‌های پوچ و بی اساس دولت؛ و نه دخیل بستن به شکوفائی و رشد اقتصادی در آینده ای نامعلوم، بویژه در کشوری که بحران بیکاری همانند تازیانه بر پیکر جامعه کارگری فرود می‌آید، راه حل نیست و هیچ دردی را درمان نمی‌کند. کارگران نباید به کسانی پناه ببرند که عامل اصلی بیکارسازیهای آنها هستند. آنها نه تنها کارگران را اخراج و بیکار می‌کنند، بلکه باندهای آدمکش را بجان کارگران معترض انداخته، آنها را دستگیر، محاکمه و مجازات می‌کنند.

کار و امنیت شغلی، یا بیمه بیکاری مکفی، حق بی چون چرای تمام بیکاران و جوانان متقاضی کار است. این حق اما با یک مبارزه متشکل و سازمانیافته و صد البته تنها با برپائی جنبشی تحت عنوان "جنبش بیکاران" متحقق خواهد شد. جنبشی که شرایط عینی آن آماده است و نیروی بالقوه و حی و حاضری دارد که در خوشبینانه‌ترین بیان و مطابق آمارهای دولتی (که قابل اعتماد هم نیستند) بیش از ۵ میلیون نفر از نیروی فعال جامعه را در برمی‌گیرد. جنبشی که به دلیل تداوم بحران اقتصادی و گسترش بیکارسازی‌ها، و خواست‌های مشترک می‌تواند سریعاً توده گیر، قدرتمند و دولت را به چالش بکشد. جنبشی که پرسش‌ها و مطالبات آن شفاف و نمی‌توان به آن اتهام امنیتی بست.

برای برپائی این جنبش از پائین و پیشبرد این مبارزه، این نیروی بالقوه را در موقعیتی که جامعه کارگری فاقد تشکل‌های

روند روبه رشد و غیر قابل کنترل افزایش نرخ بیکاری در ایران، که ابعاد آن بطرز بیسابقه‌ای توده‌ای و میلیونی گشته؛ این معضل اجتماعی را به یکی از مهمترین اخبار و تفسیرهای روز مطبوعات و رسانه‌های جمعی، و محوری ترین بحث جامعه کارگری و فعالین مستقل جنبش کارگری تبدیل کرده است.

مبارزه علیه این پدیده شوم و ویرانگر، و یافتن راه حلی برای کاهش و پایان دادن به آن به یکی از شعارهای محوری جنبش کارگری، فعالین آن و احزاب چپ و کمونیست؛ در جامعه ایران تبدیل شده است. چنین تلاش و تقلائی در حالی صورت می‌گیرد که دولت حاکم بر ایران، وزارت کار، وزارت تعاون و دیگر نهادهای این حوزه نه تنها استراتژی و سیاست اشتغال‌زایی ندارند، بلکه اشتغال‌ستیزی و ناتوانی آنها در ایجاد فرصت‌های شغلی و سلب مسئولیت از خود پرونده‌ای سیاه، مفتوح و زیربغل آنهاست.

بیکاری در ایران یعنی مرگ تدریجی توام با شکنجه و بیماری‌های روحی ناشی از آن. اختلالات روانی، افسردگی، بی اعتمادی بخود، احساس بی‌هویتی و بیگانگی از پیامدهای بلافصل آن است. این تراژدی غم‌انگیز به اینجا تمام نمی‌شود، متلاشی شدن زندگی، رو آوری به اعتیاد و تن فروشی علی‌رغم میل و از سرناچاری و گاه خودکشی و دیگر آسیب‌های اجتماعی ادامه منطقی این پروسه است و قربانیانش را از میان زنان و مردان، جوانان و نوجوانان و کودکان جامعه می‌گیرد.

پروسه میل به سمت آسیب‌های اجتماعی و گرفتار آمدن در دام آنها، با ناکامی در یافتن فرصت شغلی جدید در کشوری که دریافت بیمه بیکاری تنها درصد بسیار بسیار محدودی از کارگران را در بر می‌گیرد، آغاز می‌شود. در کشوری که حتی در صورت پرداخت حق بیمه، کارگران مجرد تنها ۵۵ درصد حداقل حقوق و کارگران متأهل ۶۵ درصد آن را برای مدتی محدود آنهم در صورت دارا بودن کلیه شرایط، دریافت خواهند کرد.

در این حالت، اگر حداقل دستمزد سال ۱۳۸۹ را مینا قرار دهیم ۶۵ درصد آن برای یک خانواده ۴ نفری یعنی درآمدی معادل ۲۸۳ هزار تومان در ماه برای کارگری که بیمه است. کدام خانواده ۴ نفری می‌تواند در شرایطی که خود دولت خط فقر را یک میلیون تومان اعلام و قیمت کالاهای اساسی دائماً سیر صعودی را طی می‌کند، با این درآمد زندگی کند؟

فراموش نکنیم که بیش از ۸۰ درصد از کارگران ایران دارای قراردادهای موقت کار، یا از طریق

ملل تحت ستم و... به تفصیل و با شفافیت سخن رانده، و بر حمایت از پیکارهای آزادیخواهانه و جنبش‌های اجتماعی علیه تبعیضات ملی، جنسی، مذهبی و فرهنگی تأکید کرده، در صف مقدم نبرد برای رهایی کارگران و فرودستان کشور از شر استبداد و نظام استثمارگر سرمایه‌داری قرار دارد.

بررسی ای مختصر

به احتمال زیاد در این ایام که مصادف با سالروز تأسیس حزب کمونیست ایران است خیلی‌ها به ارزیابی از نقاط قوت و ضعف این حزب - که تا به اینک تشکیلاتی در خدمت مبارزات کارگران برای بهبود وضعیت زندگی شان و دستیابی به حقوق سیاسی شان بوده - پردازند. آنچه اجمالاً در رابطه با نقطه قوت آن می‌توان ابراز کرد اینست که حزب کمونیست ایران در طول همه این سالها سر سخنانه از منافع عالیه طبقه کارگر دفاع کرده، ذره‌ای از تعهدش نسبت به مبارزه برای انقلاب کارگری عدول نکرده، و افق سوسیالیسم را در برابر دیدگان کارگران و مردم ستمکش ایران ترسیم کرده است.

حزب کمونیست ایران بر عکس محافل و احزاب خرده بورژوازی ای که خود را پشتیبان طبقه کارگر می‌دانند و مدعی دفاع از آرمان‌های این طبقه هستند، هیچگاه سر سوزنی برای سازماندهی و عملی شدن انقلاب اجتماعی کارگران تردیدی بخود راه نداده است. به عبارت دقیق تر این حزب به تئورهایی که امر انقلاب کارگری و برقراری سوسیالیسم در ایران را منوط به انطباق یافتن روبنای سیاسی (تغییر دولت‌های استبدادی به دموکراتیک) با زیر بنای سرمایه‌داری، و رشد نیروهای مولده یا انکشاف کافی اقتصاد کاپیتالیستی می‌دانند و این "گذارها" را لازمه هموار شدن مسیر مبارزه طبقاتی می‌پندارند، برخورد کرده است.

لیکن نقطه ضعفی که خود بارها بدان اقرار کرده و آنرا با صراحت عنوان می‌کند، تبدیل نشدن «کامل» حزب به ظرف مبارزاتی طبقه کارگر است. البته این ضعف مختص به حزب کمونیست ایران نمی‌باشد و همه احزاب چپ و کمونیست کشور از این کمبود رنج می‌برند. بواقع این وضعیت معلول حکمرانی یک نظام مستبد، و خفقان موجود در ایران است. محققاً چنانچه یکچنین حکومتی بر کشور فرمانروایی نمی‌کرد، موقعیت این حزب و سایر جریانات چپ بگونه‌ای دیگر می‌بود. با این احوال جدید حزب کمونیست ایران برای مبدل شدن به حزبی که دارای بافتی تماماً کارگری باشد، کوشش‌های خستگی‌ناپذیرش به هدف تبدیل شدن به ابزار مبارزه کارگران، فعالیت‌های آگاهی بخشش در راستای متشکل و متحد شدن کارگران و اتکای ایشان به نیروی خود، و فداکاری‌هایش به جهت تحقق استراتژی انقلاب کارگری و بقدرت رسیدن طبقه کارگر، این کمبود را مرتفع خواهند ساخت. این سمت گیری‌ها، و این استراتژی برگرفته از افق سوسیالیستی از آینده‌ای پر فروغ و درخشان [در تحولات پیشارو] برای حزب کمونیست ایران خبر می‌دهند.

زنده باد سوسیالیسم

زنده باد حزب کمونیست ایران

۲۸ اوت ۲۰۱۰

توده‌ای کارگریست، باید سازماندهی و بهم پیوند داد. وظیفه برپائی و سازماندهی این جنبش بر دوش کارگران کمونیست، فعالین جنبش کارگری و کارگران بیکار و با تجربه قرار می‌گیرد.

از محلات، شهرکها، مناطق و شهرها باید شروع کرد!

با توجه به ابعاد میلیونی بیکاران که اکثریت عظیم آنان را جوانان سنین ۱۵ تا ۲۹ و متولدین دهه ۶۰ شمسی، نسلی که آماده تغییر است، در برمی‌گیرد. نسلی که در جریان مبارزات یکسال گذشته در بعد سراسری و در اعتصابات عمومی کردستان ظرفیت و توانائی خود برای تغییر را تمام و کمال به نمایش گذاشت، و بعلت اینکه این جوانان اکثرا از خانواده های کارگری و ساکن محلات فقیرنشین اند، مضاف بر اینها در هر محله ای بسته به وسعت و جمعیت آن صدها و هزاران بیکار و متقاضی کار، و در هر خانواده ای یک یا چند متقاضی کار و بیکار وجود دارد؛ سازماندهی کارگران بیکار و متقاضیان کار، و نطفه های جنبش بیکاران را باید از محلات کارگری و فقیرنشین آغاز کرد.

اولین اقدام می‌تواند ایجاد پاتوقی برای بیکاران، که در آنجا جمع شده و در باره تغییر این زندگی اسفناک و یافتن روش‌های مناسب مبارزه به بحث و مشورت بپردازند، باشد. منظم کردن این جلسات و در دستور قرار دادن اقدام دسته جمعی به جای انتخاب راه حل‌های فردی که معمولا و در این شرایط ره بجائی نمی‌برد، می‌تواند از موضوعات اصلی نشستهای اولیه باشد.

تماس و ارتباط با بیکاران محلات دیگر، انتقال تجارب و بحث بر سر خواستهای مشترک، ایجاد هماهنگی با آنها برای اقدام دسته جمعی، گسترش این ارتباطات به شهرک‌ها، مناطق، شهر و شهرستان، تماس و ارتباط با تشکلهای مستقل کارگران و تشکلهای فعالین جنبش کارگری، می‌تواند گام بعدی باشد.

تماس با کارگران شاغل رشته های گوناگون در شهرکها و محورهای صنعتی، بویژه صنایع مادر و کلیدی به منظور جلب حمایت آنها از مبارزه بیکاران برای اشتغال و حمایت متقابل از مبارزات آنها برای توقف

بیکار سازیها و اخراج بیشتر کارگران شاغل قدم بعدی مراحل اولیه این مبارزه خواهد بود.

تاکید می‌شود که در پروسه تکوین این مبارزه از هرگونه ارتباطی با تشکلهای ضدکارگری دولتی "خانه کارگر" و "شوراهای اسلامی کار" و اقمارشان باید خودداری کرد، و اجازه نداد که جنبش بیکاران با سم سیاستهای ضد کارگری این نهادهای فاسد که هدف آنها مهار و ایجاد انحراف در جنبش کارگری



است، آلوده شود.

مراجعه دسته جمعی به مراکز کاریابی و مراکز استانی وزارت تعاون و طرح خواست بیکاران مبنی بر اشتغال، و مراجعه به دفاتر سازمان تامین اجتماعی شهرستانها برای دریافت بیمه بیکاری می‌تواند اولین گام آغاز مرحله دوم جنبش بیکاران باشد.

این را باید اضافه کرد که عدم پرداخت حق بیمه توسط کارگران آنها در کشوری که کارفرمایان و دولت آگاهانه از بیمه کردن کارگران به منظور نپرداختن سهم خود، و پرداخت بیمه بیکاری به کارگران طفره می‌روند، و از طرفی دیگر کارگران قراردادی از شمول هرگونه بیمه و تامین اجتماعی محروم اند، نباید شرطی برای دریافت بیمه بیکاری باشد. دریافت بیمه بیکاری تا دسترسی مجدد به بازار کار حق همه بیکاران و جوانان متقاضی کار، بدون اعمال هرگونه تبعیضی است.

اطلاع رسانی و دست زدن به شیوه‌هایی از مبارزه که توجه و حمایت دیگر اقشار زحمتکش، بویژه کارگران شاغل از خواسته های برحق بیکاران و جوانان متقاضی کار را جلب کند، نباید فراموش کرد.

پیشبرد این مبارزات و ارتقاء آن تا سطح یک جنبش توده‌ای نیاز به تشکل و سازمانیابی دارد. تشکلی که بیشترین دخالت کارگران در آن تامین و متکی بر

پترزبورگ" روسیه در سالهای بعد از انقلاب ۱۹۰۵، و جنبش بیکاران آرژانتین در نیمه دوم دهه ۹۰ و سالهای اوائل قرن حاضر، از نمونه های چنین جنبش‌ها و تشکل‌هایی هستند که با تکیه بر اراده جمعی بیکاران و حمایت کارگران شاغل، در چارچوب توازن قوا بخشی از خواسته های کارگران بیکار، مبنی بر تامین نیازهای اولیه زندگی و اشتغال را متحقق کردند.

تفاوت تشکل بیکاران با تشکل شاغلین آنها در این شرایط در این است که تجمع کارگران بیکار طبیعی تر و برگزاری مجامع عمومی آنها در پاتوق های محلات آسانتر صورت می‌گیرد. تمام تصمیم گیری‌ها باید با مشارکت خود کارگران بیکار گرفته شود، و کلیه اعضای تشکل بیکاران به پشتوانه توده‌ای تصمیمات تبدیل شده و نمایندگان و رهبران خود را در پوشش مبارزات میدانی مورد حمایت معنوی و مبارزاتی قرار می‌دهند.

پیشبرد این مبارزه و کمک به بیکاران دارای نیازمندی‌های فوری از جمله بیماری فرزندان و ... به منابع مالی و حمایت توده ای نیاز دارد. جمع آوری کمک مالی از کارگران شاغل و دوستداران جنبش کارگری و تقویت بنیه مبارزاتی تشکلهای بیکاران امری است که از همان ابتدا و آغاز حرکت باید در دستور قرار گیرد. طبیعی است که هر فعل و انفعال مالی باید تحت کنترل و حسابرسی مجامع عمومی باشد.

اما آنچه که از همه مهمتر است، جنبه‌ها و شیوه های مناسب مبارزه و سازماندهی جنبش بیکاران توسط تشکل‌ها و توده ای کردن خواست اشتغال و یا بیمه بیکاری متناسب با شاخص های زندگی است که باید وسیعا تبلیغ و به میان توده های کارگر برده شود.

بدون تردید آغاز جنبش

بیکاران و کسب هر دستاورد مبارزاتی آن، زمینه و بستر مناسبی برای پیدایش روزنه های امید به آینده و فاصله گرفتن کارگران و جوانان بیکار از آسیب های اجتماعی، و توسل به راه حل های دسته جمعی خواهد بود.

با امید به آغاز این جنبش و برآمد شورا و یا دیگر

تشکلهای بیکاران، شکی نیست همانطوریکه بیکاری ابعاد میلیونی بخود گرفته، مبارزه و جنبش کارگران بیکار نیز می‌تواند ابعاد میلیونی بخود بگیرد، و به چالشی جدی برای نظام سرمایه داری کنونی تبدیل شود. بیکاری همزاد سیستم سرمایه داری است و محو کامل آن به سرنگونی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی گره خورده است.



اراده جمعی آنها در مجامع عمومی منظم کارگران بیکار باشد. چنین تشکلی می‌تواند "شورای بیکاران" و یا هر شکل مناسبی که خود بیکاران یک محله، منطقه و یا شهرستان تشخیص می‌دهند، باشد. در این رابطه تجارب تاریخی هم در تاریخ معاصر ایران و هم در روسیه و دیگر کشورهای سرمایه داری وجود دارد. سندیکای بیکاران شهر سنندج در سال ۱۳۵۸، شورای بیکاران شهر "سن

صدیقه محمدی

اهداف جمهوری اسلامی از طرح مجدد لایحه "حمایت از خانواده"

خواهد داشت.

اگرچه مواد مندرج در این لایحه از روز تولد رژیم جمهوری اسلامی بطور دوفاکتو و غیرقانونی اجرا شده اما قانونی شدن این لایحه و اتمام تشریفات مربوط به آن میدان مبارزه و رو در رویی زنان و مردان آزادیخواه و حکومت جمهوری اسلامی بوده است.

در مرداد ماه ۸۶ که این لایحه از طرف دولت احمدی نژاد تسلیم مجلس شد، هنوز کودتای ضد اصلاح طلبان حکومتی اتفاق نیفتاده بود. اعتراضات کارگری، زنان، دانشجویان و مردم آزادیخواه اگرچه همواره بعنوان مزاحمی برای حاکمیت به حساب می آمد، اما از نظر رژیم دوام و قوام این جنبش ها آنچنان نبود که ارکان حکومت را به لرزه درآورد.

آن زمان با اعتراضات زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب از پایین و رایزنی نیروهای رقیب احمدی نژاد از بالا، سردمداران رژیم مصلحت را در مسکوت گذاشتن این لایحه دیدند و بدین ترتیب مدت سه سال این لایحه را به فراموشی سپردند. نادیده گرفتن لایحه "حمایت خانواده" در توازن قوای آن زمان یکی از آلترناتیوهای رژیم جمهوری اسلامی بود که امروز انتخاب مجدد آن می تواند حاکمیت جمهوری اسلامی را با شکست های بزرگتری مواجه کند.

در توازن قوای کنونی، طرف حساب حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی، دیگر اصلاح طلبان حکومتی نیستند. دیگر منتظری و صانعی و طاهری و بقیه آیت الله های طرد شده نیستند. در این توازن قوا، رژیم اسلامی با طبقه کارگر، با زنان آزادیخواه و کمونیست و با اقلشار وسیعی از دانشجویان، جوانان، معلمان و توده های آزادیخواهی طرف است که هرگونه عقب نشینی جمهوری اسلامی را به سنگر بعدی برای نابودی وی تبدیل میکنند.

رژیم جمهوری اسلامی در توازن قوای کنونی تشخیص داده، دیگر طرف حسابش نیروهای خودی نیستند. او دیگر شمشیر را از رو بسته است. به همین دلیل نه تصویب قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل، نه تحریم



های جانبی کشورهای اروپایی و نه خط و نشان کشیدن های موسوی و کروبی نمی توانند رژیم جمهوری اسلامی را از اعمال دیکتاتوری و قوانین ارتجاعی و قرون وسطایی باز دارند.

نیروی بازدارنده ای که در اوضاع و احوال کنونی قادر باشد توازن قوا را به

نظام حقوقی و تربیتی اسلام و با توجه به غیرشرعی اعلام شدن بخش هایی از قوانین مربوط به حقوق خانواده و وجود خلاء های قانونی در این زمینه و نظر به متشتت بودن مقررات این حوزه و معلوم نبودن ناسخ و منسوخ آنها که موجب آثار زیانبار و مشکلات عدیده ای از جمله سردرگمی محاکم دادگستری در رسیدگی به دعاوی خانوادگی شده و به لحاظ برخی کاستی ها و نواقص در قوانین موجود حاکم بر نهاد خانواده و عدم تطبیق آنها با واقعیت روز و به منظور تحقق بخشیدن به مفاد اصل ۲۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ... تقدیم می شود."

اصل ۲۱ قانون اساسی ایران که در این مقدمه مورد اشاره احمدی نژاد قرار گرفته می گوید: "دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی



تضمین نماید."

هدف سردمداران حکومت سرمایه داری جمهوری اسلامی برای قانونی کردن این لایحه کاملاً صریح و روشن در این مقدمه بیان شده است. حکومت جمهوری اسلامی از اولین روز به قدرت رسیدنش با هدف اسلامی کردن قوانین موجود در زمینه احوال شخصی از جمله قوانین مربوط به خانواده، ازدواج و طلاق، ارث، حضانت اطفال و تمکین زن از مرد تصمیم گرفت فرودستی زنان و تقویت فرهنگ و سنت های مردسالاری را بعنوان رکنی از ارکان حکومت ارتجاعی تثبیت نماید. تثبیت حقوق زن در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی در واقع چیزی نیست جز حجاب اجباری، خانه نشین کردن زنان، تبعیت بی چون و چرای زن از شوهر و پدر و برادر و اعمال قوانین قرون وسطایی دیه و قصاص و سنگسار.

تصویب این قانون تنها دست دولت مردان و سرمایه داران را در عیاشی باز خواهد گذاشت چون اکثریت مردان ایران از تامین هزینه و نیازهای زندگی یک خانواده بر نمی آیند و یا با این شیوه نگرش به زن مخالفند. یقیناً این قانون که با هدف زهر چشم گرفتن از جنبش زنان و تثبیت بیشتر قوانین اسلامی به رای نمایندگان دولت (نه نمایندگان واقعی مردم) گذاشته می شود، اگر بتصویب برسد، اعتراضات مجدد زنان و مردان مدافع حقوق انسانی را بدنبال

در شرایطی که فشار بین المللی بر ایران به خاطر پافشاری سران رژیم جمهوری اسلامی در غنی سازی اورانیوم و پرووکاسیون رژیم در دستیابی به سلاح اتمی افزایش یافته، حکومت جمهوری اسلامی فشار بیشتری را به فعالین جنبش کارگری و جنبش زنان وارد کرده و به زعم خود خیال دارد این دو جنبش دایمی در عرصه اعتراضات سراسری توده های مردم ایران را به رکود بکشاند.

اسالو را مجدداً به دادگاه فراخوانده و قصد دارد وی را بعد از اتمام دوره محکومیتش همچنان در بند نگاهدارد. گذشته از اسالو و مددی، اخیراً سعید ترابیان و رضا شهابی از اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد را بازداشت کرده که سعید متعاقباً با قید وثیقه آزاد گردید. همچنین جمع زیادی از فعالین کارگری از جمله خسرو بوکانی اهل نقده، کاوه گلمحمدی اهل کامیاران، اسعد مولودزاده اهل

ارومیه سلام قادری، خالد اسدی و آزاد حسینی از کمیته هماهنگی، صدیق کریمی و فواد کیخسروی از اتحادیه آزاد کارگران ایران، وفا قادری و صدیق سیحانی از سنندج، فتاح سلیمانی، عیسی ابراهیم زاده، عباس هاشم پور، حسین پیروتی، رحمان ابراهیم زاده و صمد احمدپور از اشنویه یا بازداشت شده و یا برای بازجویی و محاکمه احضار شده اند. در زمینه جنبش زنان؛ گذشته از اینکه عده زیادی از فعالین این جنبش توسط قوای انتظامی و امنیتی رژیم بطور مستمر تحت بازجویی و اذیت و آزار قرار دارند، اخیراً شیوا نظرآهاری از فعالین این جنبش را به اتهام واهی محاربه، به اعدام محکوم کرده است، مضافاً به آن رژیم ضمن تلاش برای ارباب فعالین جنبش ها، برای خلاصی از فعالیت شان، آنان را به ترک کردن ایران و استقرار در خارج کشور ترغیب می کند. همچنین رژیم لایحه باصلاح حمایت خانواده را که به دلیل مبارزه و اعتراضات گسترده زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، مدت بیش از دو سال مسکوت گذاشته بود مجدداً برای تصویب در مجلس شورای اسلامی مطرح کرده است.

لایحه "حمایت از خانواده" بار اول در مورخه ۱ مرداد ماه ۱۳۸۶ یعنی سه سال قبل، بعد از تصویب آن در هیئت دولت، توسط احمدی نژاد برای تصویب در مجلس شورای اسلامی، به مجلس داده شد.

احمدی نژاد در آن زمان هدف هیئت دولت را از قانونی کردن این لایحه چنین بیان کرده بود: "با عنایت به نقش و جایگاه ویژه نهاد خانواده در

عطا خلقی

تصویب قانون چند همسری، تحقیر کل جامعه است!

هم که تاکنون می توانست عرصه یکه تازی ارتجاع اسلامی و مردسالاری را به نفع سکولاریسم محدود کند، از بین خواهند رفت و بحکم قانون، «چند همسری و تعدد زوجات»، توجیه قانونی خواهد یافت.

"لایحه حمایت از خانواده"، منتقدان و مخالفان فراوانی از طیف های مختلف دارد. استدلال ناقدان حکومتی، اساساً حول «رضایت همسر اول، رعایت عدل از سوی مردان چند همسره، موضوع

ارث بری زن و...» دور می زند. اینها نگران آنند که جلب رضایت همسر اول، با رغبت کامل صورت نگیرد؛ مردان نتوانند در برخورد به همسران، عدالت اسلامی را رعایت کنند؛ اینها می گویند: «ازدواج مجدد، حقوق زنان را تضییع می کند زیرا در ازدواج مجدد زنان از مردان ارث نمی برند، مرد ملزم به پرداخت نفقه نیست و هر

وقت بخواهد میتواند از زن جدا شود. ازدواج مجدد موجب بی بندوباری مردان متمکن و سستی ارکان خانواده می شود».

البته غلظت غروولندهای هواداران جنبش سبز و اصلاح طلبان و فمینیست های اسلامی، کمی بیشتر است. اما آنها نیز فراتر از چانه زنی بر سر شرط و شروطش، با مبانی پایه ای این قانون که آیاتی از قرآن است؛ مخالفتی ندارند. تفسیر های شان از مبانی پایه این قانون، دو رویانه و خفت آور است. به تفسیر اینها گویا مفاد و روح این لایحه با موازین اسلامی انطباق کامل ندارد. اینها خودشان هم می دانند که این لایحه دقیقاً برگرفته از اسلام و مطابق نص صریح آیات قرآن است. آیه سوم از سوره النساء قرآن، بصراحت می گوید: «اسلام نکاح همزمان و متعدد دو و سه و چهار زن را به شرط عدالت، جایز می شمرد». این آیه و آیات مشابه دیگری بصراحت انطباق این لایحه را با احکام و موازین اسلام شهادت می دهند!

بر اساس این لایحه، - که لابد از آیه مذکور و آیات مشابه دیگر الهام گرفته شده است -، هر مردی که «تمکن مالی» داشته باشد، مجاز است حداکثر چهار زن ثبت شده و زنان صیغه ای ثبت نشده بسیاری داشته باشد.

این لایحه ضد زن، نه تنها تعدد زوجات را، قانوناً رسمیت می بخشد؛ که رسماً و قانوناً زنان را از حقوقی چون جدا شدن و طلاق گرفتن، حق سرپرستی فرزندان، و بسیاری حقوق اولیه انسانی، محروم می سازد. رژیم با تصویب اینگونه قوانین می

جمهوری اسلامی، بنا به ماهیت فوق ارتجاعی حاکمیت بورژوا اسلامی اش، در یک اقدام زن ستیزانه دیگر، با تصویب قانون «چند همسری»، مزده بزرگی به مؤمنان مردسالار مُتَمَكِّن داد. این رژیم که از اولین روز حاکمیت ارتجاعی اش تا کنون کوشیده است در جهت تقویت ارتجاع و تشدید استثمار، انواع پروژه های اسلامیزه کردن جامعه را سازماندهی و به اجرا در آورد، با

رسمیت قانونی دادن

به «تعدد زوجات»،

می خواهد به

ضرب زور و قوانین

عهد کنیز و غلام،

انسان های این

جامعه را، ۱۴۰۰ سال

به عقب برگرداند و

آداب و رسوم قبایل

قریش را زنده کند.

این رژیم در

جریان رژیم پیاده

سازی پروژه های

ارتجاعی اش، همواره بیشترین تأکیدها را بر پایداری حقوق انسانی زنان و تحقیر آنها گذاشته است. تحمیل حجاب اجباری و پوشش اسلامی به زنان، قانونی کردن حقوق نابرابر آنها با مردان، تفویض قانونی حق انحصار طلاق به مردان، تنها مواردی چند از کل برخوردهای ضدانسانی و زن ستیزانه این رژیم به زنان است.

جمهوری اسلامی برای نهادینه کردن و رسمیت قانونی بخشیدن به مبانی ارتجاع مذهبی و عرف و مناسبات مردسالارانه و تبدیل کردن آنها به "هنجارهای اجتماعی" در جامعه، انواع شیوه و شگردها و طرح و پروژه های زن ستیزانه را به اجرا در آورده است. تازه ترین این طرح ها، تصویب "لایحه حمایت از خانواده" از سوی دولت و تسلیم آن به مجلس شورای اسلامی برای رسمیت یافتن و اجرایی شدن است.

این لایحه، نخستین بار در تیر ماه ۸۶ به مجلس فرستاده شد که در نتیجه مخالفت شدید فعالان حقوق زنان و افکار عمومی، بمدت سه سال مسکوت گذاشته شد. بر اساس ماده ۲۳ این لایحه، «ازدواج مجدد و چند همسری منوط به اجازه دادگاه بلامانع است». اکنون و بعد از سه سال سکوت، مجلس شورای اسلامی، در آخرین روزهای مرداد ماه، موادی از این لایحه رسمیت یافته، فرودستی و حقارت بیشتر زن را قانونی کرده است.

این لایحه که سرپایش مملو از تحقیر زن و در واقع تحقیر انسان است، در طول این سه سال، همواره مورد اعتراض انسان های برابری طلب، بویژه زنان آگاه و مبارز بوده است. اکنون و بعد از تصویب این لایحه از سوی مجلس شورای اسلامی، همه آن موانع نیم بندی

نفع آزادیخواهی و استقرار قوانین و نهادهای دمکراتیک و حاکمیت انقلابی توده های مردم تغییر دهد، اتحاد و همبستگی جنبش های پایداری چون جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان و جنبش آزادیخواهان مردم کردستان است. رژیم جمهوری اسلامی می داند که خودآگاهی طبقه کارگر ایران به درجه غیرقابل رجوع رسیده است. کارگران سوسیالیست و انقلابی دیگر امروز انگشت شمار نیستند. جنبش زنان بدرجه زیادی متحول گردیده. گرایش لیبرالی در جنبش زنان که از لحاظ ماندگاری و ریشه دار بودن نسبتاً سخت جان تر است، اما بدلیل بی برنامهگی در مسایل مربوط به زنان کارگر و توده زنان، نمی تواند شانس چندانی در رهبری جنبش زنان داشته باشد.

پیکار آینده در صحنه سیاسی ایران، پیکار بین جنبش های اجتماعی و تمامیت جمهوری اسلامی است. رژیم جمهوری اسلامی این خطر جدی را احساس کرده است. کودتا علیه خودی ها، کوتاه کردن دست فقها از حاکمیت، دهن کجی به نظم جهان سرمایه داری و توسل به دیکتاتوری عریان و تلاش برای سرکوب جنبش های اجتماعی تنها آلترناتیو این رژیم است. اما قراین و شواهد نشان می دهد که رژیم جمهوری اسلامی از جهتی نسبت به قدرت و توان جنبش های اجتماعی و پتانسیل اعتراضات توده های مردم دچار محاسبه غلط شده و از جهت دیگر قادر نیست صرفاً با اعمال دیکتاتوری و ارباب حتی گوشه ای از بحران شدید اقتصادی و مصایب عظیم اجتماعی که گریبانش را گرفته است رها کند. مشکل میلیون ها کارگر بیکار، مشکل اعتیاد میلیون ها جوان، مشکل تأمین معیشت نیمی از ساکنین ایران که زیر خط فقر زندگی می کنند، مشکل بی حقوقی و ستم جنسی بر نصف جمعیت ایران، مشکل ده ها هزار زنی که برای امرار معاش ناچار به تن فروشی اند، مشکل کمی حقوق معلمان و هزار و یک مشکل اجتماعی دیگر را با اعمال دیکتاتوری و سرکوب فقط چند صباحی میتوان حل کرد. تصویب لایحه "حمایت خانواده"، سنگسار یا اعدام سکینه محمدی آشتیانی، بازداشت و محاکمه فعالین گارگری و زنان و دانشجویی ممکن است سرآغاز این فاز جدید در حاکمیت جمهوری اسلامی باشد اما مطمئناً جمهوری اسلامی قادر نخواهد بود جامعه را به عقب برگرداند

و موازین ارتجاعی خود را جانشین افکار و اندیشه مترقی و تجدد خواهی مردم نماید. از آنجایی که پایه مادی چنین لویچی بر تنگدستی و بی چارگی مردم و وابستگی اقتصادی زنان به غیر خود، استوار است؛ مبارزه برای تأمین استقلال مالی زنان و معیشت آنها و تأمین زندگی و رفاه کودکان از اهمیت ویژه ای برخوردار است. بهر اندازه مبارزه برای تأمین حقوق مسلم توده های مردم بویژه زنان، جدی تر باشد؛ و زنان متکی به امکانات مالی خود، بی نیاز از هر گونه وابستگی اقتصادی شوند؛ بهمان اندازه این گونه قوانین بی خاصیت می شوند.

رژیم بارها کوشیده است با جدا سازی ها، با تغییر متون کتب درسی در مدارس و دانشگاه ها، با بخانه فرستادن زنان، با کاهش سهمیه زنان متقاضی شرکت در دانشگاه ها، با ممنوعیت زنان از حضور در میدان های ورزشی، با پیاده کردن طرح عفاف و حجاب، فرهنگ امروزی بودن، تجدد و سکولاریسم را مهار کند. نفس این همه طرح رنگارنگ، گویای ناکامی رژیم در اهداف ارتجاعی اش است.

برای بی خاصیت کردن اینگونه لویچ و برای بی خاصیت کردن همه قوانین ارتجاعی و ضد انسانی جمهوری اسلامی، غیر از مبارزه هیچ راه دیگری نیست. باید با مبارزه متحدانه خود، اعلام کرد که این رژیم و کل قوانین و احکام اش باید بروند. مردم به حکومتی دیگر و به قوانینی دیگر نیازمندند. «حکومتی برخاسته از اراده توده های مردم و قوانینی برگرفته از آراء خود مردم». مبارزه برای غیر قابل اجرا کردن این قانون ارتجاعی، امر همه کارگران و زحمتکشان است. به هر اندازه که زنان قانوناً کمتر زیر ضرب احکام ارتجاعی باشند، بهمان اندازه توان مبارزاتی کل جامعه برای رهایی از ستمگری ها و زورگویی های این رژیم بیشتر می شود.

علیرغم اینکه این رژیم در چه موقعیتی باشد، باید علیه چنین قانون زن ستیزانه ای به مبارزه برخاست و به همین بهانه هم که شده میدان کارزار مبارزه برای سرنگونی این رژیم را پر تب و تاب تر کرد. هم اکنون جنبش زنان یکی از ستون های اصلی کل جنبش رهایی بخش جامعه است. بهر اندازه که پیوند این جنبش با دیگر جنبش های رادیکال اجتماعی بویژه جنبش کارگری محکمتر باشد، بهمان اندازه وزن جنبش عمومی و سرنگونی طلبانه توده های مردم به رهبری طبقه کارگر، تعیین کننده تر خواهد بود! تقویت جنبش زنان، تقویت جنبش رهایی بخش جامعه است. این جنبش را باید تقویت کرد!

۷ شهریور ماه ۸۹



انسان شرافتمند و انساندوست و بویژه هر زنی را، بر می انگیزد. و کل جامعه آن را تحقیری علیه خود می داند. از همین روست که انسان های آزادیخواه و برابری طلب در واکنش به این تحقیر، از هر امکانی که در اختیار داشته باشند، در افشای ماهیت ارتجاعی این لایحه ضد زن در میان کارگران و زحمتکشان، دریغ نخواهند ورزید و تلاش خواهند کرد تا خشم برانگیخته مردم را در اعتراض به این قانون، سازماندهی و هدایت کرده و آنها را تشویق کنند که چگونه برای دفاع از حرمت انسانی خود و بدست آوردن حقوق شان بجنگند و جامعه را از زیر بار سنگین این تحقیر بزرگ بیرون کشند. انسان های

آزادیخواه و برابری طلب، کمونیست ها و فعالان جنبش های رادیکال اجتماعی، بویژه جنبش زنان سوسیالیست، وظیفه خود می دانند که وسیع ترین طیف های زنان کارگر و زحمتکش را علیه اینگونه لویچ خفت بار به میدان مبارزه بکشانند. کار آگاهگرانه زنان مبارز و فعالان جنبش زنان در میان زنان کارگر و زحمتکش، لازم است چنان ابعادی بخود گیرد، که هیچ زنی ولو در اوج فقر و گرسنگی تن به این خفت ندهد و تسلیم مناسباتی نشود که مهر دوران جاهلیت را بر خود دارد. نباید اجازه داد که جمهوری اسلامی با تصویب رساندن چنین قوانینی، بند های حاکمیت جهل و خرافه اش را محکم کند. این حاکمیت و این حکومت و سران مرتجع آن، باید به همان عصر جهالت پرتاب شوند و زیر خاک بروند.

مردم ایران بویژه زنان این کشور، بسیار هوشیارتر، شجاع تر و امروزی تر از آنند که زیر بار چنین تحقیر هایی بروند. ممکن است برخی از زنان نگون بختی که از سر فقر و بی پناهی گرفتار چنین وضعیتی بشوند، اما بندهای پوسیده حاکمیت اسلامی و این رژیم با این قوانین ارتجاعی محکم نمی شوند! تفکر، فرهنگ و سنت های رایج در میان مردم، با آنچه که "قانون اسلامی و موازین حکومتی" نام گرفته اند، فرق بسیار دارند و اساس جدال ها هم بر سر این است. جمهوری اسلامی جز با اختناق و حکومت پلیسی، قادر نیست قوانین

خواهد قانوناً اراده و تمایل مردسالارانه را در جامعه ترویج، و عملاً موانع تمایلات بلهوسانه مردان متمکن و بندگان مؤمن خدا را از سر راه بردارد. رژیم با تصویب اینگونه قوانین، می خواهد ضمن محکم کردن بندهای اسارت زنان، به آنها و به جامعه بقبولاند که «زن» نیمه است، حقیر است، برده است، ناموس کسی دیگر است، مایملک کسی دیگر است، صغیر است و کسی دیگر باید برایش تصمیم بگیرد!

جمهوری اسلامی به درازای سی و یکسال حاکمیت ارتجاعی اش همواره کوشیده است با تصویب و اجرای قوانینی ضد انسانی و ضد زن، روح آزادی و مساوات طلبی را در میان زنان بمیراند و روحیه اطاعت و تسلیم طلبی و فرمانبری را در میان آنها بکاربرد و فرهنگ مرد سالارانه را ترویج و باز تولید و برخوردارهای زن ستیزانه را عادی و قانونی سازد. با به تصویب رساندن این قانون، زمینه های باز تولید فرهنگ مردسالارانه و جلب حمایت خیل مردان بلهوس، لمپن، مردسالار و متمول جامعه، به گرد حکومت بیشتر می شود. رژیمی که در میان انسان های شریف بویژه زنان، پایگاهی ندارد؛ و همواره در معرض ابراز خشم توده های مردم است، بیشتر از هر زمان به گردآوری و بسیج مشتی اوباش

و لمپن نیازمند است. چنین لایحه ای لمپن های مردسالار بیشتری را به گرد این حکومت جمع می کند.

در واقع جمهوری اسلامی با به تصویب رساندن چنین قانونی، علاوه بر تجاوز به حقوق اولیه و مسلم انسانی نیمی از جمعیت کشور، می خواهد با تکیه بر خرافه های رایج در جامعه و توجیه دین و پشتگرایی به تفکر مردسالارانه، جنبش زنان و مبارزات آنها را زیر ضرب بگیرد. جمهوری اسلامی که از زنان مبارز و جنبش آنها دل خونی دارد، در کمین است تا با بهره بردن از هرفرصت و هر امکانی، زنان را از صحنه اجتماعی و مبارزه دور سازد و آنها را خانه نشین و بی حرمت کند.

انگیزه تصویب چنین قوانینی از سوی جمهوری اسلامی، صرفنظر از اینکه از ماهیت ارتجاعی اش مایه می گیرد، یک هدف سیاسی بسیار مهمی را هم تعقیب می کند. و آن اینکه می خواهد چنین وانمود کند که هنوز قدرتمند است و حکم می راند. اما خود این رژیم هم می داند که تصویب چنین طرح زن ستیزانه ای در دورانی که زنان بیش از هر زمانی حضور اجتماعی و مبارزاتی دارند، جز برانگیختن نفرت بیشتر آنها و مردان آزادیخواه و مساوات طلب و کل جامعه، ثمری نخواهد داشت.

وضع چنین قوانینی، ممکن است برخی از آخوندهای سفیه تر و مشتکی لمپن و حاجی بازاری های پولدار و هوسران را راضی کند، اما نفرت هر

رشید رزاقی

مدیریت واردات، یا ستاد فرماندهی ایجاد قحطی و کمبود!

دست امام زمان گذاشته و بی توجه به تورم، گرانی،

بیکاری و وضعیت فلاکت‌ناپذیر معیشت میلیون‌ها کارگر و زحمتکش - حتی نسبت به آن بابای سرمایه‌باخته که سهام شرکت صدرا را به چهار هزار تومان خریداری و به پنجاه تومان میفروشد احساس مسئولیت نمی‌کند و به کسی حساب پس نمی‌دهد! دولتی بی‌عبار و فریبکار که معانی و تعبیر اقتصادی را عوض می‌کند تا آمارها و واقعیات اقتصادی و اجتماعی را از چشم مردم پنهان دارد و در کمال

پر رویی و آبروباختگی آنرا بعنوان الگوی اقتصاد اسلامی به سردمداران سرمایه‌داری جهان توصیه می‌کند! آیا می‌توان به چنین رژیم‌های اطمینان داشت که در این رویارویی - منافع طبقات تحتانی جامعه را در چشم انداز اقدامات عملی خود قرار خواهد داد؟ بدون شک باید به دیده ظن و گمان نگریست و همانگونه کارشناسان خاطر نشان کرده‌اند و تجربه‌ها آموخته‌اند: تحریم‌ها در جهت تقویت حکومت و تضعیف مردم عمل می‌کند و هر اقدام بظاهر پیشگیرانه که از طرف دولت برای خنثی‌سازی برنامه ریزی شود متضمن تقویت و منفعت رژیم خواهد بود.

احمدی نژاد می‌گوید تحریم‌ها ما را به خود کفایی اقتصادی خواهد رساند. لذا به نظرمی رسد فلسفه وجودی مدیریت واردات بخاطر تحقق این امر باشد. در اینجا باید تحریم را بمنزله ابزاری در نظر گرفت تا دست چه کسی و چه نوع حکومتی قرار می‌گیرد. دولتی که برخاسته از رأی مردم و اختیار آن در دست طبقه تولیدکننده باشد با تکیه بر منابع عمومی و نیروی مبتکر و کاردان و پتانسیل اکثریت آحاد جامعه می‌تواند امیدوار باشد که شدائد و سختی‌ها را با آزار کمتر پشت سر نهد و حتی در جهت پیشروی گام‌هایی را بردارد. اما رژیم‌هایی که با مردم سر خصم و عناد دارد و منافع طبقاتی و گروهی خود را ارجح می‌داند - نمی‌تواند بگونه‌ای عمل کند که در راستای منافع عمومی باشد؟

جمهوری اسلامی تاکنون در این میدان بد عمل کرده و کارنامه سیاه دارد. بهمین دلیل هدف جمهوری اسلامی از ایجاد مدیریت واردات که در کارکرد خود با مایحتاج مردم سرو کار خواهد داشت آشکار می‌گردد. همچنین با مشاهده کارکرد و بررسی شاخص‌های اقتصادی از قبیل رکود، بحران مزمن و ورشکستگی نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ماهیت این تصمیم بخوبی نمایان می‌گردد و کاملاً مشخص است که خودکفایی اقتصادی پوشش است برای پنهان کردن هدف دیگری. اقتصاددانان لیبرال توافق دارند که چالش‌های اقتصادی موجود - از ضعف مدیریت، افزایش نقدینگی، واردات بی‌رویه کالای بنجل و فرسودگی ماشین‌آلات مراکز تولیدی و کیفیت پائین و گران تولیدات داخلی ناشی شده

است. اگرچه از زاویه‌های دیگر می‌توان اشکالات اساسی برای این اقتصاد از پا افتاده بر شمرد - ما فرض را بر آن می‌گذاریم که با ابراز این گونه نظریات - احمدی نژاد گیج سری را بکنار نهد و با وضع تعرفه‌های گمرکی و موانع غیر تعرفه‌ای تجاری محدودیت و احتمالاً توقف واردات در بعضی رشته‌ها را به اجرا بگذارد تا بازار بدون رقابت ایران را بروی بنگاه‌های تولیدی داخلی بگشاید.

در این بازار بدون رقیب - احمدی نژاد خوشبین است که با توصیه به تولید با کیفیت و ارزان می‌توان مصرف‌کننده را به جذب تولیدات داخلی تشویق کرد و موجبات استقبال آنها را از فرهنگ جدید مصرف فراهم نمود. او با پشتگرایی به این خوشبینی، ساز کاهش واردات را بدست گرفته و آهنگ خودکفایی می‌نوازد. با توجه به شدت و عمق جراحات وارده بر پیکر اقتصاد ایران به نظر می‌رسد از ساز شکسته، آهنگ ناموزون و خواننده نفس تنگ - ترانه دلنوازی خلق نخواهد شد که گوش را نوازش دهد. چرا؟ چون پیکر زخم‌آلود به داروی موثر و جراح حاذق نیاز دارد. بگذار زخم‌ها را با زبان آماری مراجع رسمی و مسئولان خود رژیم بشکافیم، با رعایت امانت داری از جانب من: حدود شش هزار مرکز تولیدی بزرگ و کوچک در ایران وجود دارد که نیمی از آنها در حال تعطیل شدن هستند و اکثر واحدهای بزرگ با ظرفیت ۳۰ درصد کار می‌کنند، مثل ذوب آهن اصفهان. رشته‌هایی از صنایع در حال نابودی هستند که از زمره آنها می‌توان پارچه بافی، چرم‌سازی و تولید کفش را نام برد. در طی دو سال گذشته تنها ۴۵ کارگاه در مشهد تعطیل شده است. کفش بلا و ملی را چینی‌ها تولید می‌کنند و از این نوع کفش و در آمد حاصل از آن که زمانی جدا از عرضه داخلی به کشور های بلوک شرق سابق نیز صادر می‌شد اثری یافت نمی‌شود. صنعت نفت با کاهش تولید و استهلاک چاه‌های نفت، کاهش صادرات، کاهش بهای نفت دست بگریبان است. باین علت که چاه‌های نفت نیمه دوم عمر خود را سپری می‌کنند، در نتیجه کاهش فشار درونی هر ساله ۲۰۰ هزار بشکه در روز از بازدهی آنها کاهش می‌یابد و اکنون حجم تولید از چهار میلیون و ۱۰۰ هزار در سال ۸۷ به ۳ میلیون ۵۰۰ هزار در نه ماهه اول سال گذشته رسیده است. وزارت نفت می‌گوید سالانه به ۲۵ میلیارد دلار سرمایه‌نیاز دارد تا سطح تولید کنونی ثابت بماند و از روند رو به کاهش آن جلوگیری شود. فروش نفت کاهش پیدا کرده است و نه تنها مشتری‌های اصلی خرید خود را تقلیل داده‌اند بلکه شرکت‌های بزرگ بر اثر فشارهای آمریکا یکی پس از دیگری خود را از بازار نفت ایران کنار می‌کشند. هم

در حالیکه مقامات جمهوری اسلامی از بی‌اثر بودن تحریم‌های اقتصادی سازمان ملل متحد و کشورهای غربی بر اقتصاد ایران سخن می‌رانند و حتی آنرا عاملی برای رشد و رونق اقتصادی معرفی می‌کنند، نمایندگان مجلس شورای اسلامی دست اندکار تصویب طرحی هستند تا بزعم خود اثرات تحریم را خنثی نماید. این طرح بنا به توصیه خامنه‌ای و بر خلاف مصوبه‌های پیشین مجلس مبنی بر آزاد بودن واردات قرار است تصویب و با عنوان طرح مدیریت واردات جهت اجرا به دولت ابلاغ گردد. آنچه را که طرح مزبور براساس گفته‌های ولی فقیه تعقیب خواهد نمود، کاهش واردات و جلوگیری از ورود کالاهای غیر ضروری به کشور خواهد بود.

هم اکنون با وجود تحریم‌های پیشین ایجاد محدودیت‌های بیشتر برای خریداری نفت ایران در صورت متوقف نشدن فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم قابل پیش‌بینی و محتمل است. همچنانکه پافشاری کنگره آمریکا بر شرکت‌های بزرگ نفتی بین‌المللی این امر را تقویت می‌بخشد. در چنین شرایطی طبیعی به نظر می‌رسد که حکومتی به فکر راه حل و چاره‌اندیشی باشد. اما پرسشی بمیان می‌آید که در پی چه اهداف و کدام منفعت عمومی باید دست به اقدام پیش‌گیرانه زد - و آیا مدیریت واردات می‌تواند کارآیی مقابله و عاملی بازدارنده بر روندی باشد که مابازاء مخرب برای مردم در پی نداشته باشد و آنها را نیازدارد! یا اینکه در لفافه چنین موضوعی هدف‌های پس‌پرده تعقیب می‌شود؟ و سپس برای آن فضل تراشی می‌شود و همچون جنگ هشت ساله بمانند نعمتی دیگر از طرف الله مُنزل خواهند نمود تا ادامه بقا را تضمین نمایند.

برای یافتن این پاسخ باید به گفته‌های احمدی نژاد و متن اقتصاد ایران مراجعه نمود تا به نیت واقعی این نوع مدیریت و سیاستی که در پس آن نهفته است پی برد. قبل از هر چیز اقتصاد جمهوری اسلامی، اقتصادی سرمایه‌داری و توسعه نیافته است که منبع درآمد آن متکی بر صدور مواد خام یعنی نفت است و در دنیای رقابت و بازار آزاد امروزی بلحاظ نوسانات بازار و سیاست قدرت‌های اقتصاد جهانی نمی‌تواند تکیه‌گاه مستحکمی برای ثبات و ضامن برون‌رفت از بحران‌های این چنینی باشد. از سوی دیگر اقتصاد جمهوری اسلامی هم‌زاد با عمر رژیم دچار بحران مزمن و چاره‌ناپذیری است که با تشدید رکود چند ساله اخیر به آستانه ورشکستگی و نابودی رسیده است. دولت احمدی نژاد که ابزار طبقاتی سرمایه‌داران برای ساماندهی اقتصادشان است چنان‌که کارا، مقروض و بی‌منطق است که بهم ریختگی سیستم رافقط با اتکا به سرکوب و توسل به خرافه و به زیر قبای امام زمان خزیدن حفظ کرده و خود را سرپا نگه داشته است.

رژیمی که رئیس‌جمهورش با هاله نور دست در

مخازن شناور در دریای عمان، دریای سرخ و خلیج فارس را با بشکه ای پنج دلار کمتر عرضه می کند اما مشتری از آن روگردان است. بهای نفت نیز سیر نزولی پیدا کرده و به پائین ترین سطح خود یعنی بشکه ای ۶۰ دلار رسیده است. بهمین لحاظ درآمد نفتی که ۸۵ در صد صادرات را تشکیل می دهد بمیزان ۳۰ درصد کاهش یافته است. در حال حاضر ۵۰ در صد پروژه های نفتی متوقف شده و ۹۰ درصد پروژه های فعال درگیر بحران مالی هستند. پروژه بنگاههای زود بازده یکی از طرحهای کوبی- ابداعی احمدی نژاد که به آن مباحثات و فخر فروشی میکرد که بوسیله آن بیکاری را کاهش و تولید ناخالص را افزایش دهد! در عرض ۴ سال مبلغ ۱۰۰ هزار میلیارد تومان روی آن سرمایه گذاری نمود، اما وقتی کاشی بعمل آمد آشکار شد که این طرح حتی دیر بازده هم نیست و ۷۰ در صد سرمایه به انحراف رفته و برای امور غیر تولیدی بمصرف رسیده است، و معلوم شد کره بدینا نیامده در شکم مرده بود!

سبوی شکسته مراکز صنعتی بیمار را که پیمانهاش ریخته است بحال خود رها میکنیم ونیم نگاهی به مراکز سود ده می افکنیم تا ببینیم در آشفته بازار اقتصاد از هم گسیخته جمهوری اسلامی آنها چه وضعی دارند و غنچه شکفته آنها پژمرده یا به بار نشسته است. بمصدق "کمال همنشین در من اثر کرد ... تب بیماری مسری رکود و کساد اقتصاد ایران پیکر این صنایع را نیز در بر گرفته و قامت تومنند آنها بر اثر کمبود نقدینگی و افزون بدهی و کاهش راندمان بر اثر فرسودگی ماشین آلات زیر بار زیاندهی خم شده است. شرکت ایران خود رو از معدود شرکت هایی است که طی ۴۵ سال گذشته برای اولین بار زیاندهی را مزمه می کند و در سال جاری رقم ۱۷۰ میلیارد تومان ضرر را به حساب سهامدارانش منظور می کند. ایران خود رو هم اکنون شش تا ده هزار میلیارد تومان بدهکار است و ناگزیر است بخشی از اموال و دارایی خود را جهت تأمین دیون بفروش برساند. شرکت ایرالکوکه نیمی از آلومینوم ایران را تولید می کند به سرنوشت مشابه ایران خودرو دچار است و زیاندهی وی در سال جاری بالغ بر ۱۱۰ میلیارد تومان می باشد. شرکت ایرالکو از زمانی که سپاه پاسداران نیمی از سهام آنرا خریداری و تصدی مدیریت آنرا بدست گرفته اند پویایی خود را از دست داده و رکود تولیدی و بحران در آن در حال افزایش است. شرکت صدرا نیزکه یکی از بزرگترین شرکتهای صنعتی ایران است و نیمی از سهام آن متعلق به سپاه پاسداران می باشد حساب بحران بر آن سایه انداخته و بدهی آن تا ۷۰۰ میلیارد تومان برآورد می شود و بدلیل کمبود مالی قادر به اتمام و تکمیل پروژههای قراردادی نیست و هم اکنون ۱۰۵ میلیارد دلار پروژه نیمه کاره و معوق روی دستش مانده است. در حال حاضر شرکت صدرا که دارای چندین شرکت زیر مجموعه است ورشکسته بحساب می آید و از حیثه انتفاع خارج شده است. رشته ساختمان نیز که خود نیروی محرکه رشد تولید ناخالص است- از فیض معاف

نشده و رکود در آن به درجه ای رسیده است که فقط در تهران صدور پروانه ساختمانی به نصف رسیده است.

پرداختن به دیگر رشته ها از ظرفیت این نوشته خارج است - فقط به این بسنده که در رشته های غذایی، کشاورزی، پتروشیمی صنایع تولید لاستیک و قند و شکر نیز روال بر مدار ذکر شده پیش می رود.

حال رئیس جمهور اسلامی که بیشتر مرد حرف و شعار و لفاظی است! می خواهد پیکر به اغما رفته اقتصاد را سر زنده کند و بازده و کارکرد ۳۰ ساله اقتصاد را از حضيض رکود به اوج رونق برساند و ایران را خودکفا و به اولین قدرت اقتصادی منطقه و سیزده همین قدرت جهانی برساند. هرچند اوروشن نکرده است در چه مدت و با کدامین برنامه، با چه میزان سرمایه و ذخیره ارزی و اعتبار می خواهد به این هدف دست یابد. از شواهد پیداست او تنها بامید سفره خالی توده های زحمتکش ایرانی دل بسته است. از آنجائیکه خودکفا کردن یک کشور با آرزو و یا بر طبل خالی زدن امکان پذیر نیست! چنانچه امروز بجز چند کشور در شمار انگلستان یکدست نمی توانند ادعا کنند که به توسعه کامل رسیده اند و خودکفا هستند. بهمین لحاظ هیچ رئیس کشور با پرنسیب و موفقیتی این واژه را بکار نمی برد - چون بار آن سنگین و پرمسئولیت است. حتی ژاپن با آنهمه پیشرفت چنین ادعایی ندارد- مثلاً آمریکا را به یمن توسعه و چین به برکت جمعیت می توان در زمره کشوری خود کفا بحساب آورد. آیا احمدی نژاد بمانند منتظرالظهوران امام زمان که باورش به بی بند و باری بخاطر سرعت بخشی ظهور امام زمان است می تواند پا در جا پای کشورهای نامبرده بگذارد؟ شاید کم در دسترترین پاسخ این باشد که با پشتوانه الهام های غیبی که به ولی فقیه نازل می شود و نظر حمایتی امام زمان هر کاری ممکن است! اما کو عاقل که باور کند. رئیس جمهور متخصص اقتصاد اسلامی ما می داند بلای اقتصاد ایران خلق الساعه وابتدا به ساکن بر اثر تحریم های مصوب قطعنامه چهارم سازمان ملل بوجود نیامده و ریشه در مدیریت او و اسلافش و ذات سیستم سرمایه داری ایران دارد. چنانچه خود رژیم مالک ۸۵ در صد صنایع و مراکز تولید و اقتصاد بوده و بطور مستقیم و بی واسطه هرآنچه در کف عنایت داشته از حمایت صنایع مزبور دریغ نورزیده و بخش خصوصی را نیز با حمایت های بانکی یاری رسانی کرده است. چنانکه هم اکنون ۶ هزار مرکز تولیدی بزرگ و کوچک بالغ بر ۵۰ هزار میلیارد تومان به بانکها بدهکارند و بسبب بحران مالی و کمبود نقدینگی توانایی باز پرداخت وام و اقساط مربوطه را ندارند.

اکنون رژیمی مفلوک که از درآمدهای سرشار نفتی چند سال قبل بی بهره شده و در آمد آن کاهش یافته است، و ذخیره ارزی اش همسان با ۱۵ میلیارد دلار واردات ۸۰۰ قلم کالایی است که چند ماه اخیر از انگلستان وارد کرده است- بغیر از تعهدات مالی- حداقل ۱۴۰ هزار میلیارد تومان نیز بدهکار است. از این میان ۶۳ میلیارد قروض داخلی است که ۴۸

هزار میلیارد تومان آن دیون معوقه میباشد، ۲۳ هزار میلیارد تومان بدهی خارجی که سررسید ۸ هزار میلیارد و چهارصد هزار میلیون آن فرارسیده و در سال جاری باید باز پرداخت شود، پنج هزار میلیارد تومان به شرکتهای پیمانکاری وزارت نیرو و نیز ۱۶ هزار میلیارد تومان به سبب انتشار اوراق قرضه به مردم بدهکار است. طبق برآوردها اگر چنانچه سطح بدهی ها ثابت بماند به ده سال وقت نیاز هست تا دولت دیون خود را مستهلک نماید. این اوصاف ومختصات اقتصادی و شرایط حکومتی نشان میدهد دودی از کنده بر نمخیزد ونیروی محرکه واقعی موجود نیست که اقتصاد متلاطم ایران را از دست امواج توفنده رکود و بحران نجات دهد و خود کفایی موعود را بسر منزل مقصود برساند. از سوی دیگر توقف آن بخش از واردات بمنظور ایجاد تحرک در تولید داخلی نمی تواند عامل منحصرفرد سرعت بخشی چرخ تولید گردد. تا زمانی بطور هماهنگ همه عوامل توسعه از قبیل سرمایه گذاری، تخصص و نیروی انسانی ماهر، تکنولوژی و پیشرفت فنی وتغییرات اجتماعی مهیا نشود امکان بهبود و رونق مقدور نیست.

کمبود کالای خارجی نمی تواند انگیزه خریدار را در شرایطی که کیفیت کالای داخلی نامرغوب و گران باشد جلب نماید. نامرغوبی و گرانی خصلت نمای تولیدات ایرانی است. نه تنها بازار داخلی بلکه از کالاهای صادراتی به کشورهای همجوار نیز چنین برداشت و تصویری وجود دارد- که خود از موجبات عدم رشد و افت صادرات ایران بوده است. ظرفیت بالا و وسعت مرزهای ایران و وجود مافیاهای گوناگون دست اندر کار قاچاق کالا از جمله سپاه پاسداران عامل موثر عرضه کالای کمیاب و ارزان تر از تولیدات داخلی در هر شرایطی هستند. براساس آمار ستاد مبارزه با قاچاق کالا هم اکنون سالیانه حدود شانزده میلیارد دلار کالای قاچاق بدون احتساب اسکله های مخفی و باندهای فرودگاهها وارد ایران می شود. در شرایط غیر عادی که به رونق قاچاق کالا بیانجامد ظرفیت راههای ورود و حجم کالا تا چند برابر قابل افزایش است.

باتوجه به مباحث فوق به این نتیجه می رسیم که ایجاد مدیریت واردات در راستای متحقق کردن خودکفایی صنعتی ظاهر قضیه است و برای اهداف دیگری تدارک دیده شده است.

تمام ادعا و جار و جنجالها صرفاً بمنظور گرد و خاک به پا کردن است تا اصل موضوع از انظار پنهان بماند. هدفی که توسط احمدی نژاد تعقیب می شود جبران کسری بودجه و تامین نقدینگی برای بازپرداخت وام های معوقه و دیگر وام هایی است که موعد باز پرداخت آنها فرا رسیده است. بخشی از آن از طریق پس انداز ناشی از هدفمند کردن یارانه ها قابل تحقق است. اما برای تامین بخش دیگر بر محدود کردن واردات مایحتاج عمومی که نیاز به تأمین ارزی دارد تکیه خواهد شد. گندم، برنج، چای، قند و شکر و... از آن اقلامی است که از هم اکنون تا حد زیادی سیاست های دولت در مورد آنها بر ملا شده است. طبق برآوردهای سالیان پیش مصرف گندم در

نقش سازمانده کمبود و قحطی را ایفا میکند. قحطی همیشه مصائب و مرگ و میرهای ناخواسته ای برای فقرا و طبقات نادر به همراه داشته که گاهاً به فاجعه تبدیل شده است.

جمهوری اسلامی از آماده کردن گورهای دسته جمعی باکی ندارد و خود را مسئول و قابل سرزنش نمیداند. لذا قبل از آنکه ما مال باخته گان این رژیم قربانی سیاستهای نا مسئولانه آن بشویم باید اعتراض و نارضایتی خود را ابراز نمود و اجازه نداد حکومت بدون هزینه بکام خود برسد. در قحطی هایی که در گذشته رخ داده است اهالی آن شهرهایی که به انبارهای ملاکان و فئودالهای مسلح و قداره بند یورش برده اند و غلات را مصادره کرده اند از دام قحطی رستگار شده اند و آنانکه چشم بر لطف الهی دوخته اند هلاک گشتند. اعتراض زنان روسی به گرانی نان به انقلابی منجر شد که تزار را از تخت حکومت بزیر کشید. ما نیز باید با آنهایی که با زندگیمان بازی می کنند مدارا نکنیم. نباید به جمهوری اسلامی فرصت داد ثروت عمومی متعلق بما را برای اهداف شروانه و غیر انسانی به مصرف رساند و ما صاحبان واقعی ثروت در تنگنای کمبود و گرسنگی هلاک شویم.



بینی نشده است. مثلاً آنهمه سنگ ایران خود رو را به سینه میزنند همچنان واردات خود رو خارجی را آزاد گذاشته اند و برای خالی نبودن عریضه اعلام کرده اند که تعرفه ورود را سنگین تر میکنند.

همه علایم حکایت از آن دارد که نهاد مدیریت واردات ابزاری است برای قانونی و عادی جلوه دادن کمبود اجناس و ارزاق و نیازمندی های عمومی در بازار. وجود این نهاد وسیله ای توجیه کننده است برای بستن زبان مردم- تا برای کمبود مواد و پرداخت بهای بیشتری لب به اعتراض نگشایند و در صورت مواجهه با اعتراض او را بعنوان عامل و خاطی معرفی کنند. نفس وجودی چنین موسسه ای عامل شکل دهی و گسترش احتکار و افزایش فساد اقتصادی و پی آمدهای اجتماعی آنست. افزایش گرانی و کاهش قدرت خرید که با اجرای هدفمند کردن یارانه ها نیز چندها برابر خواهد شد بستر سازگار با قحطی و کمبود ارزاق مصرفی است. هرچند بازار مملو از کالا- اما با نرخ بالا باشد- توانایی خرید را بحد اقل می رساند. چنین شرایطی برای فقرا و طبقات کم درآمد و آن ۴۹ میلیون انسانی که در زیر خط فقر زندگی می کنند حکم مواجهه با قحطی را دارد! مدیریت بحران با وظایف و رسالتی که در جهت صرفه جویی هزینه دولتی بر عهده دارد برای توده محروم و زحمتکش

ایران پانزده میلیون تن بوده است. هم اکنون دولت به بهانه ضایعات مصرف و کیفیت تولید نامطلوب که رقمی برابر با ۳۰ در صد برآورد میکند قصد دارد مقدار سرانه مصرف نان را کاهش دهد- و در نتیجه گندم کمتر تامین نماید. بهمین لحاظ مصرف سرانه نان هر نفر که ۱۶۰ کیلو در سال است باید به زیر ۱۰۰ کیلوگرم کاهش یابد. بهمین سبب در نظر دارد بجای پانزده میلیون تن گندم یازده میلیون تن تهیه نماید که پنج میلیون آن تولید داخلی خواهد بود. با این حساب نان مصرفی روزانه بمنزله اصلی ترین غذای سر سفره توده های کم در آمد و فقیر کمتر از ۳۰۰ گرم در روز برای هر نفر برآورد شده است. آنهم نه با قیمت یارانه ای بلکه با قیمت تک نرخ بین ۲۷۰ تا ۴۰۰ تومان برای هر کیلو. چندی پیش وزارت بازرگانی و جهاد کشاورزی به بهانه فصل برداشت برنج و ظاهراً بعنوان حمایت از برنج کاران، واردات برنج را که آنهم یکی دیگر از غذاهای اصلی است متوقف کردند- هرچند بعداً آنرا تکذیب نمودند. آنهم بخاطر ارزیابی واکنش مردم تا خود را برای شیوه برخورد بعدی آماده کنند. بر خلاف تمهیداتی که از هم اکنون برای محدود کردن واردات کالاهای ضروری در نظر گرفته اند- برای کالاهای لوکس مورد استفاده طبقات دارا و ثروتمند محدودیتی پیش

اکسیونهای جهانی علیه اعدام و سنگسار در ایران

نابودی یک انسان به شقاوت بارترین شیوه روی ماموران اجرا و شاهدان حکم هم تاثیرات ماندگاری می گذارد. سنگسار مجریان حکم را سنگ دلتر کرده و شاهدان عینی را دچار عوارض گوناگون روانی میکند. تاثیرات این حکم بویژه بر کودکان هولناک بوده و گاه تا آخر عمر با آنها همراه خواهد بود.

تجمعات اعتراضی هزاران نفره در بیش از ۱۰۰ شهر جهان در ۳۲ کشور بخشی از اعتراض بسیار وسیعی به موجودیت جمهوری اسلامی می باشد که در خارج کشور جریان دارد. اما اعتراض به سنگسار به صورت یک نفرت سوزان در سینه های توده های میلیونی در داخل کشور لانه کرده است.

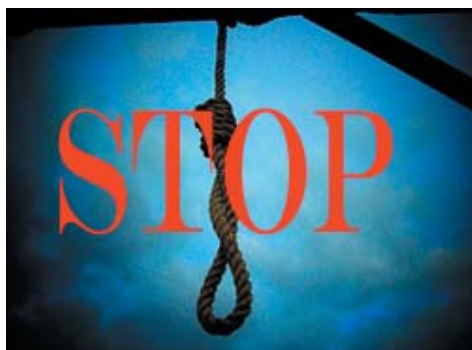
جمهوری اسلامی این ننگ را دارد که در موارد بسیاری و از جمله در حکم سنگسار با طالبان دارای وجه مشترک است. طالبان در ۲۵ مرداد امسال دو زن و مرد جوان را در ایالت قندوز افغانستان سنگسار کرد. باید با مبارزات قاطعانه و سازمان یافته جمهوری اسلامی، این رژیم جهل و جنایت را ناچار کرد که صدور اینگونه احکام ضد بشری را متوقف نماید. مردم آزاده ایران که طی یک سال گذشته صحنه های پر شوری را بر علیه کلیت این رژیم با همه قوانین، رهبری و دستگاه ستم و استثمار و سرکوبش ایجاد کردند، بدون شک سرانجام شر این رژیم را از سر مردم این کشور کم خواهند کرد.



و بی قید و شرط سکینه محمدی آشتیانی و سایر محکومین به سنگسار، لغو مجازات اشکال گوناگون اعدام و از جمله سنگسار، برسمیت نشناختن جمهوری اسلامی بعنوان دولت ایران و اخراج آن از همه مجامع بین المللی و محاکمه عاملین سنگسار و تعقیب آنها در مراجع بین المللی تاکید گردید.

سنگسار وسیله ای برای ایجاد رعب در میان زنان بمنظور وادار کردنشان به سر فرود آوردن و تسلیم در برابر مردان است. این حکم در عین حال یک ابزار سیاسی در دست جمهوری اسلامی برای ترساندن مردم از رژیم و ایجاد فضای ترس در جامعه است. این حکم مبنای شرعی دارد و بر مبنای شریعت شروطی برای متهم به زنا محصنه تعیین شده است.

سنگسار، که در ملا عام انجام می گیرد، گذشته از



چهار تشکل ایران سولیداریتی، میشن فری ایران، کمیته بین المللی علیه سنگسار و کمیته بین المللی علیه اعدام در ۵ اوت شنبه ۲۸ اوت، برابر با ۶ شهریور، را روز آکسیون بزرگ "صد شهر جهان علیه سنگسار" اعلام کردند. ۱۱۴ کمپین در ۱۱۰ کشور جهان برنامه های خود برای شرکت در اعتراض این روز را اعلام داشتند. این کمپین علیه نفس اعدام و شنیع ترین شکل آن یعنی سنگسار بر پا شده و طبقاً لغو اعدام محکومین کنونی سنگسار را در کانون داشت. "کمیته بین المللی علیه سنگسار" و "کمیته بین المللی علیه اعدام" با انتشار اطلاعیه شماره ۵۵ از برگزاری آکسیون های زیادی خبر دادند.

آنها به نقل از گزارشات نوشتند که هزاران نفر در بیش از صد شهر در ۳۲ کشور در اجتماعات اعتراضی امروز شرکت کردند. در بخشی از اطلاعیه آمده است: «بیانیه تظاهرات امروز که توسط سخنرانان و سازمان دهندگان تظاهرات ها قرائت می شد، با هورا کشیدن و دست زدن مورد پشتیبانی قرار گرفتند و یا شرکت کنندگان آنرا امضا کردند. در این بیانیه به جنایات جمهوری اسلامی، نسل کشی، آپارتاید جنسی، زندان و شکنجه و اعدام و قوانین ارتجاعی شریعت و ضرورت محاکمه سران رژیم به جرم ۳۱ سال جنایت علیه بشریت اشاره شد. در اطلاعیه همچنین بر خواست آزادی فوری

نصرت تیمورزاده

در ابتدا یک حزب کارگری غیر رسمی بود...

نمودند که کارخانه بدون مالک می‌تواند ادامه حیات دهد. آنان سه ماه و نیم تولید را ادامه دادند تا این که در ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۸ پلیس آنان را با زور از کارخانه خارج نمود. آنان بلافاصله خانه متروکه نگهبان کارخانه را که خالی از سکنه بود به تجمع گاه خویش تبدیل نموده و به طور شبانه روزی دروازه‌های کارخانه را زیر نظر گرفتند تا از خروج ماشین آلات توسط کارفرما مانع به عمل آورند. زمانی که در ۹ فوریه ۲۰۰۹ صاحب کارخانه با کمک پلیس می‌خواست ماشین آلات را خارج نماید با مقاومت کارگران روبرو شده و در جریان درگیری با پلیس ۳ تن از کارگران و تعدادی از افراد پلیس زخمی می‌گردند. تمام کوشش مقامات دولتی جهت فروش کارخانه به یک سرمایه دار صنعتی با شکست روبرو شد. در اوت سال ۲۰۰۹ دولت تصمیم گرفت که با اعمال قهر این مشکل را برای همیشه حل نماید. صدها نفر پلیس کارخانه را به محاصره خود در آورده و همزمان شروع به پیاده کردن ماشین آلات جهت خروج از کارخانه نمودند. با این وجود ۴ تن از کارگران جراثقال کارخانه را به تصرف خویش درآورده و در بالاترین نقطه آن ستاد فرماندهی مقاومت را به وجود آوردند. ده روز تمام اتفاق رأس جراثقال مرکز فرماندهی مبارزه و ادامه تولید بوده و به سمبل مقاومت کارگران در برابر بیکار سازی و بستن کارخانه‌ها تبدیل گردید.

هنوز یک هفته نگذشته بود که مالک کارخانه پرچم تسلیم را بلند کرده و کارخانه مالک جدیدی پیدا

نموده، تولید ادامه پیدا کرده و هیچ کارگری اخراج نگردید. به طوری که اکنون حتی از طریق آگهی در روزنامه‌ها، کارگران فنی جهت استخدام دعوت می‌شوند. تصاویر ۴ کارگری که در اطفاک بالای جراثقال جا گرفته بودند صفحات اول روزنامه‌های ایتالیا را اشغال کردند. این بدعت درخشان سرمشق تمام کارگرانی قرار گرفت که با اخراج و یا بسته شدن کارخانه‌ها روبرو بودند. در همان هفته در استادیوم فوتبال لیورنو باندرولی به چشم می‌خورد که بر روی آن نوشته شده بود «مبارزه طبقاتی از «اینزه» آغاز می‌گردد.»

پاییز ۲۰۰۹ پاییز داغی برای ایتالیای بحران زده بود. هر چند که این پاییز داغ را نمی‌شد با پاییز ۱۹۶۹ (سالهای ۶۸ و ۶۹ شورش جهانی کارگران و جوانان در اکثر کشورهای اروپایی به

ما سعی خواهیم کرد در فرصت‌های آینده بیشتر به اهمیت حزبیت پرولتری بپردازیم.

اقدام به ترجمه بخش‌هایی از فراخوان مشترک کارگران «اینزه» (innse) و کارگران کمپانی اتومبیل سازی فیات در ایتالیا را باید در همین چارچوب مد نظر قرار داد. کارگران «اینزه» همانهایی هستند که یک مبارزه طولانی و موفقیت آمیز علیه بستن کارخانه به پیش بردند. آنان در پیش گفتار تقویم که در سال ۲۰۱۰ منتشر کرده اند، چنین نوشته اند: «مصمم بودن ما در خود یک امر ایدئولوژیک نبود. این امر در بستر تاریخ «اینزه» و مقاومت صبورانه آن قابل توضیح است. این امر نیاز به یک مبارزه طولانی داشت تا کارگران به مثابه یک اردو در تقابل با اردوی کارفرمایان متحد گردند. کارفرمایان که در طول سالیان متمادی کارخانه‌ای با هزاران کارگر را به یک کارگاه کوچک تبدیل نمودند و کارگران مطیع‌ی که در طول سالهای مبارزه آموختند که باید از حقوق خود در مقابل سوءاستفاده کارفرمایان و



اعمال تبعیض دفاع نمایند. مبارزه برای مزد برابر، اعتصاب جهت اشتغال مجدد کارگران اخراجی و این که گنتا (Genta) کارفرما به این امر توجه نداشت که چه کسانی در مقابل او صف کشیده‌اند.»

گنتا یک دلال قراضه آهن از شهر تورین بود که «اینزه» را به مبلغ هفتصد هزار یورو - قیمت یک آپارتمان شخصی در شهر میلان - از دولت خریداری نموده بود. از جمله مواد قرار داد خرید، توسعه کارخانه و ادامه تولید ذکر گردیده بود. چند سال بعد یعنی در ۳۱ ماه می ۲۰۰۸ او از طریق ارسال یک تلگراف به کارگران اعلام نمود که به طور ضرب الاجل کارخانه مسدود شده و تولید متوقف می‌گردد. زنان و مردان کارگر بدون هیچ گونه تأخیری کارخانه را به اشغال خود در آورده و بعد از سه روز تولید را به راه انداخته و ثابت

«در برابر قدرت جمعی طبقات مالک، طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند به عنوان یک طبقه عمل کند، مگر آن که خود را در یک حزب سیاسی متمایز از تمام احزاب کهنه‌ای که توسط طبقات مالک شکل گرفته‌اند و علیه آنها سازمان دهد... این شکل طبقه کارگر به صورت یک حزب سیاسی، برای تأمین پیروزی انقلاب اجتماعی و هدف نهایی آن، الغاء طبقات ضروری است.» (متن نهایی کنفرانس لندن انترناسیونال اول ۷ تا ۱۷ سپتامبر ۱۸۷۱. این قطعنامه توسط مارکس و انگلس ویرایش شده بود)

اعتقاد به حزب سیاسی طبقه کارگر و مبارزه جهت ایجاد آن، شاید یکی از بارزترین جدال‌های نظری و عملی و وسیع از اواخر سال‌های انترناسیونال اول تا اکنون میان گرایش مارکسیستی جنبش کارگری و گرایش‌های غیر مارکسیستی از جمله آنارشیزم بوده است. فارغ از این که در درون خود جریان مارکسیستی نیز درک‌های متفاوت از چگونگی ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر - حزب کمونیست - مناسبات این حزب با تشکلهای توده‌ای کارگری، مناسبات این حزب با دولت برآمده از انقلاب کارگری و... موجود بوده است. هر چند که گرایش مارکسیستی از آخرین سال‌های انترناسیونال اول به گرایش قدرتمند و غالب در جنبش کارگری بین‌المللی تبدیل گردید، ولی شکست انقلاب اکتبر زمینه‌ساز یافتن گرایش‌های غیر حزبی در درون جنبش کارگری - که خود را اساساً در غالب گرایش آنارکو

سندیکالیستی متبلور نمود، - زمینه برای ابراز وجود، مجدداً فراهم گشته و به بهانه جمع بندی از شکست انقلاب اکتبر حملات خود را به ویژه متوجه سنت بلشویکی حزبیت پرولتری نمودند.

با توجه به اهمیت مسئله و به ویژه از آن جایی که در شرایط جامعه ایران و وجود اختناق سیاسی مبارزه جهت ایجاد تشکلهای مستقل کارگری به عنوان یکی از مبرمترین مطالبات جنبش کارگری طرح گردیده است و مضافاً وجود ستمگری حکومت مطلقه و سرکوب خشن دولتی در نظر اول تفاوت بین تشکلهای توده‌ای کارگری به مثابه ابزار عمده مبارزات اقتصادی کارگران و حزب سیاسی طبقه کارگر را کمرنگ می‌سازد. در نتیجه مسئله حزب سیاسی پرولتاریا جای مناسب خود را در تبلیغ و ترویج فعالین سوسیالیستی جنبش کارگری نمی‌یابد.

«در ابتدا یک حزب کارگری غیر رسمی بود...»

سیاست کهنه اتحادیه های کارگری مبنی بر «میان بد و بدتر» را جاروب نمود، چرا که کارگران را به نابودی کشانید. اتحادیه های کارگری به جای این که از بحران کنونی سرمایه داری به مثابه برهانی مبنی بر ورشکستگی روابط تولیدی مبتنی بر سود، بهره جسته و نیرو بگیرند، وظیفه خود را در این یافتند که مدیریت سرشکن کردن بار بحران به دوش کارگران را عهده دار شوند. با این خیال خام که این موج هم گذر خواهد کرد. برای آنها این امر که اگر این توفان فروکش نکرده و قربانی بیشتری از کارگران را طلب کند و لذا ایجاب می نماید که کارگران را متقاعد نمود که دوران این شیوه تولید سپری گشته و لذا کارگران باید دست به مقاومت زده و پرسش افق دیگر و حرکت به سمت آن افق را در نظر بگیرند، مقوله ای است که در ذهن این اتحادیه های کارگری خطور نمی نماید. با توجه به وضعیت جاری، وظیفه کارگران است که به پای یافتن پاسخها بروند. آیا پرسش بی جای است این واقعیت که تعداد قابل ملاحظه ای از کارگران شناخته شده راه خود را از احزاب کلاسیک پارلمنتاریستی

جدا کرده اند و این جدایی نه فقط در دور ماندن از شرکت در انتخابات بلکه مهمتر از همه در رادیکالیزه شدن و سهمی که آنان در مبارزات سیاسی ایفا می کنند، خود را نمایان می سازد.

احزابی را که ما می شناسیم گروههای رهبری و اعضای خود را از میان طبقات دیگر جذب میکنند. اینان نمایندگان طبقات اجتماعی دیگر هستند. در میان پایه های فعال احزابی که خود را احزاب کارگری مینامند در بهترین حالت معلمان، کارمندان، تکنیسینها را مشاهده می کنیم و نه کارگران را.

از زمانی که کارگران در صحنه جامعه ظاهر شده اند از درون خود مبلغین، مروجین و سازماندهندگان برجسته ای را ارایه داده اند و این در شرایطی بوده است که احزاب دیگر باید امکانات مالی بسیار وسیعی را جهت پرورش چنین کادریایی

اختصاص می دادند. آیا کارگران نمی توانند در شرایط کنونی چنین قشری از کادری خود را داشته باشند! آیا کارگران در شرایطی نیستند که برای امر خود مبارزه کنند! نفی این واقعیتها در خدمت احزاب طبقات دیگر قرار خواهد گرفت و نه در خدمت طبقه ما. به هر حال این مهم است که ما نیروی خود را در خدمت کدام حزب قرار دهیم و برای کدام حزب بجنگیم. ما می توانیم سازماندهی یک حزبی باشیم که حزب خود ماست. ←



تمام احزاب سیاسی که متعلق به طبقات دیگرند، جریان باید. خانه ها، کوچه ها، محلات و خیابان مکانهایی هستند که احزاب سیاسی طبقات دیگر، کارگران را به مثابه شهروند تحت تأثیر قرار میدهند و از این رو کارخانه، کارگاه،... حوزه فعالیت حزب کارگری است.

حزب کارگری مقاومت کارگران را خارج از محدوده سیاست سازشکارانه حاکم بر اتحادیه های کارگری را سازمان می دهد. بحران سرمایه داری،

ویژه در فرانسه) مقایسه کرد ولی با وجود این یک نقطه عطف در جنبش کارگری ایتالیا بود. چرا که بالاخره طبقه کارگر ایتالیا یک پیروزی بعد از شکست دردناک کارگران فیات در شهر تورین در پاییز ۱۹۸۰

برخلاف «اینزه» تمام کوششها جهت اشغال و تصرف کارخانهها در پاییز ۲۰۰۹ توسط کارگران به علت کمبود تجربه مبارزاتی قرین موفقیت نگردید. این نوع تجربه مبارزاتی به علت وجود روحیه تدافعی در کارگران در واقع حلقه مفقوده مبارزات کارگران در چند دهه گذشته بود. برخلاف کارگران «اینزه»، کارگران دیگر جرئت این را نیافتند که به جای مسدود کردن دروازه های کارخانه ها از بیرون، اقدام به درهم شکستن حصارهای مالکیت بر ابزار تولید را نموده و کارخانه ها را به تصرف خویش درآورند. برخلاف کارگران «اینزه»، کارگران دیگری که در بهای ورودی کارخانه ها را اشغال نموده و یا خود را بر فراز بامهای کارخانه ها رسانند، رهبری مبارزه را به دست بوروکراتهای سندیکاهای کارگری سپردند. و درست به این علت همه جا تنها دست به مقاومت منفعل زده و بالاخره تن به بازخریدی دادند که توسط کارفرما و بوروکراتهای اتحادیه مورد توافق قرار گرفت. بی جهت نیست که کارگران «اینزه» در بیانیه خود خطاب به هم طبقه ای های خویش نوشته اند که «به سان کارگران فکر کنند و به سان کارگران عمل کنند.» و یا این که «در جریان مقاومت علیه تأثیرات فلاکتبار بحران جاری باید به این برسیم که زمان این نوع تولید و این نوع مبادله به پایان رسیده و دوران گذر از آن فرا رسیده است.»

کارگران «اینزه» که ماههای طولانی اعمال خود مدیریتی نمودند، لاجرم به این نتیجه رسیدند که حتی اشغال کارخانه و خود مدیریتی با وجود سیستم تولید و مبادله ای موجود در جامعه با محدودیتهایی روبرو است که جز با از بین بردن این سیستم قادر به رفع این محدودیتها نیستند. نتیجه بلافاصله آگاهی به این امر و آن هم در تجربه یک پراتیک مبارزاتی، ایده انتشار فراخوان جهت ایجاد حزب سیاسی کارگران را در آنان به وجود آورد. امروزه که صحبت از حزب می شود، بلافاصله دمکراسی بورژوازی، دولت، پارلمان، وعده هایی که قبل از انتخابات داده شده و بعد به فراموشی سپرده می شوند، رشوه خواری، افتضاحات سیاسی و... در ذهن مجسم می گردد. آیا این حزب هم روزی از روزها در انتخابات شرکت خواهد کرد؟ یکی از کارگران با تسمی در گوشه لب چنین پاسخ داد: «بله روشن است که ما هم روزی به پارلمان خواهیم رفت. ولی فقط یک بار. این امر در یک لحظه معینی خواهد بود که به عالی جنابان پارلمان نشین بگوییم که دوران شما دیگر سپری شده است...»

این بیانیه قبل از انتشار در اختیار کارگران اعتصابی فیات و تعدادی از کارگران کارخانه های دیگر قرار گرفته و سپس به مثابه بیانیه مشترک این کارگران انتشار یافت.

این کارکنان در بخش‌های مختلف، ناشی از شرایط ویژه اجتماعی آنها متفاوت است. کارکنان دولت خواهان دفاع از «خدمات عمومی» هستند. کارکنان بخش‌های تجاری خواهان اتخاذ سیاست‌هایی جهت افزایش قدرت خرید مردمند و غیره و غیره. در حوزه سیاست هم حتی احزاب باصطلاح چپ سعی می‌کنند مکانی برای خویش در ادارات منطقه ای یا محلی و یا پارلمان پیدا نموده و نقش بازی کنند.

شاید بهتر است به کمیته‌های هم‌آهنگی، اتحادیه‌های پایه، گروه‌های آوتونوم، و کمیته‌های دانشجویی که مسابقه‌ای را جهت پیشی گرفتن از یکدیگر را آغاز کرده‌اند، بگوییم که بدون ورود کارگران به صحنه هیچ آلترناتیو واقعی برای سیستم موجود نیست، که بدون نقش مرکزی کارگران امکان عبور از گروه‌ها و محافل خرد، موجود نیست.

اقدام بلافاصله حتی به طور غیر رسمی برای این که یک حزب کارگری تأسیس شود، در خدمت منافع تمام کسانی است که قصد این را دارند که از شرایط موجود ناشی از بحران جاری بهره‌جسته و سیستم موجود تولید و مبادله را زیر علامت سؤال ببرند. به جای شعار نقادانه «هزینه بحران شما را ما نمی‌پردازیم» شعار جنگی «کارفرمایان ما در جریان بحران با شما تصفیه حساب خواهیم کرد» را جایگزین سازیم.

بدون شک چنانچه تأسیس حزب سیاسی کارگران به مثابه امر مرکزی به رسمیت شناخته شود، در این صورت حتی آنهایی که کارگر نیستند ولی بنا به تجارب خود و شناخت تئوریک به نقش مرکزی کارگران پی برده‌اند می‌توانند سهم ارزنده‌ای در تأسیس این حزب داشته باشند.

عبور از مرحله گفت‌وگو بر سر حزب سیاسی کارگران تا تأسیس چنین حزبی راه سختی در پیش است و یا حتی تقریباً غیر ممکن به نظر برسد ولی جامعه عمل پوشاندن به وظایف غیر ممکن تنها مسیر کسب موفقیت‌های بزرگ هستند...

این بیانیه توسط کارگران «اینزه»، فیات، تعدادی از اعضای شورای کارخانه‌ها و فعالین کارگری در شهرهای مختلف ایتالیا، با ذکر نامه امضاء شده است.



نموده و روابط بین طبقات را تعیین می‌نمایند تا پروسه انباشت سرمایه را مجدداً به حرکت درآورند. آنها خود، شیوه کار مؤسسات سیاسی و دولتی را زیر سؤال خواهند برد. زمانی که فرم‌های موجود دمکراتیک در خدمت آنها نباشد، اولین کسانی خواهند بود که انهدام آنها را طلب کنند. آیا ما خود را محکوم به این نکرده‌ایم زیر سلطه کسانی قرار داشته باشیم که مدافعین گذشته هستند؟ چرا نباید در ادامه دوره‌ی تاریخی جمهوری‌های کارفرماها، جمهوری کارگران به وجود آید. زمانی که کارفرمایان جهت نجات سرمایه خود در بازار جهانی به زور آزمایی می‌پردازند، بنابر «ضرورت» می‌توانند جامعه را به جنگ نیز بکشانند. فراخوان دایمی وحدت ملی از جانب آنها در خدمت همین امر است. تنها طبقه کارگر که یک طبقه جهانی است می‌تواند در مقابل آنها سد ایجاد کند.

کارگران!

نباید زمان را از دست دهیم. یک حزب کارگری ضرورت روز است. حزبی که در تمام کارخانه‌ها حضور داشته باشد. حزبی که به جای ساختن فرمالیته‌های غیر ضروری از همین امروز وارد عمل شود. این یک امر اتفاقی نیست که هراز گاهی فردی یاد آوری می‌کند که کارگران هم از گوشت و پوست هستند و هیچ کس توانایی نمایندگی سیاسی آنها را ندارد.

اکنون ضروری است نظری به وضعیت خود، به وضعیت کارگرانی که بحران جاری متوجه آنان گردید و آنهایی که به نحوی خود را نماینده آنها اعلام می‌دارند، بیافکنیم. ساختار اجتماعی در ایتالیا به آن گونه‌ای است که دایما موجد پیدایش گروه‌های سیاسی جدیدی می‌شود. در مقابل ما تنها صاحبان صنایع و خرده‌فروشان قرار ندارند، بلکه صاحبان شغل آزاد، کارمندان دولت، کارمندان بخش تولیدی - که بهره‌کشی کارگران را مدیریت می‌کنند - هر کدام با منافع اقتصادی و سیاسی متعلق به خود قرار گرفته‌اند. این درست است که بحران موجود برای تمام کسانی که تصور می‌نمودند که کار مطمئن داشته و استخدام شده‌اند، نامایمات اجتماعی فراهم آورد. در میان تمام کسانی که کار میکنند عدم رضایت حکم فرماست و این نتیجه بحران کنونی است. پاسخ هر کدام از

حزب کارگران. یا حداقل اولین گام‌هایمان را در این راستا برداریم. بدون شک برنامه و شکل سازمانی مناسب را پیدا خواهیم کرد چنانچه خود را به مثابه یک طبقه در نظر گرفته و در یک حزب سیاسی مستقل متشکل شویم.

در آغاز کار هر کسی می‌تواند در همان جایی که هست مانده و تمایل خود را همچنان به شکل‌بندی‌های سیاسی نشان داده و در فعالیت‌های عملی کمیته‌ها، مراکز آوتونوم، این یا آن اتحادیه پایه شرکت نماید. حزب غیر رسمی کارگران بیش از آن که یک تعهد اعتقادی را طلب کند، خواهان آن است که به مثابه یک کارگر شروع به تفکر و عمل نماییم. به سؤال‌هایی که مستقیماً متوجه ماست موضع خود را یافته و آن را نمایندگی کنیم. بحران بزرگ، ابرهایی را که تضادهای عمیق موجود در این جامعه را در پرده نگه داشته بودند به کناری زد. کار مولدی که میلیون‌ها کارگر در طول سالها ایجاد کرده بودند، در کجا گم و گور شدند؟ در جیب‌های کارفرمایان، در صندوق‌های بانکها، در درآمد‌های طلایی مدیران دولتی. اما برای کارگران غیر از خرده‌نان و اکنون فلاکت، چیزی باقی نمانده است. خنده‌آور است که با چه بی‌شرمی از همه می‌خواهند - از جمله از ما - که برای نجات بحران قربانی دهند. این بحران ولی بحران سیستم شماسست. این درست شیوه کار شماسست که ارزش تولید شده از جانب ما را انباشته کند و در یک لحظه معین سیستم‌تان درهم بریزد. و اکنون ما باید به مثابه گوسفندان بدون مغز اعلام آمادگی کنیم که خود را قربانی می‌سازیم تا شما خود را ثروتمندتر ساخته و ما خود را برای بروز یک بحران جدید دیگری که عمیق‌تر است آماده سازیم. ما به بحران بزرگ شما خوش آمد می‌گوئیم. انقلابات اجتماعی آنجایی شکوفا شده و به وقوع خواهند پیوست که ساختار اقتصادی قادر نباشد انباشت سرمایه را ادامه دهد. شورش کارگران اکنون تبدیل به یک امکان واقعی شده است. کار مولد مستقیم کارگران قادر است برای سیستم اجتماعی نوعی دیگر، فارغ از کارفرما، بانک و مدیران دولتی به کار گرفته شده و در خدمت کارگران قرار بگیرد.

ما زمان زیادی نداریم، چرا که صاحبان سرمایه در یک لحظه معین ضرورتاً سلطه بر جامعه را مرکزی



همه آحاد جامعه باید از آزادی بی قید و شرط سیاسی، آزادی فعالیت سیاسی و تشکیل احزاب، آزادی عقیده و تبلیغ آن، آزادی بیان و مطبوعات، آزادی اجتماعات، تظاهرات، اعتصاب، تحسن، و آزادی تشکیل سندیکا، و هر نوع تشکل صنفی و سیاسی دیگر برخوردار باشند!



وریا ناظری
۷ شهریور ۱۳۸۹



داستان یک بیکار

دو راهش هست پیش پا
یکی راکد، یکی پویا:
کنار جمع همزمان
میانشان دست در بازو
و یا تسلیم دیو شب
بسیج و مسجد و زالو

تتق تق تق تتق
پری جنبید و در بگشود
جبار و نازی و داود
به همراه سه بی ترمز
شهین و ناجی و هرمز
بیاکنند منزل را
زبخت و خنده و قصه
ز ظلم و ظالم و غصه
ز شادی، شیون و ادبار
ز درد آدم بیکار
از این دیدارها بسیار
چه در شهر و چه در کهنسار
مکان بحث بود و فحوص
از انسان خبیث و نحس
ز رفتن سوی همدستی
ز رزمیدن ضد پستی
ز همیاری، ز همیاری
ز جنگ با ستمکاری
ز آزادی، ز همسانی
ز دنیا - شهر انسانی

ته ته ق تق تق،
دو گاز اشک آر آمد
تقی دستمال خییش را
کف دست پری بگذاشت
گلی فریاد زد آتش
طیب کبریت را انداخت
بهار و لاله و گوهر
سعید و باقی و اصغر
جبار و نازی و داود
میان کوچه ی پر دود
همه فریادشان بر لب
بمیری تو رمال شب
دراکولای بی مایه
اسیر آز و سرمایه

زه زه نگ زی زه نگ
الو! من حاضرم جبار
طیب پرسید: بهر کار؟
تقی با سر جوابش داد:
بله جانم و کردش شاد.

تتق تق تق تتق
گلی از جا جهید و گفت:
"همان مرد طلبکار است"
تقی خندید، ولی نشنفت
گلی رفت و غمین آمد
تو گوشش داد زد:
"ای مرد!
اگر پولش نپردازیم
تو جایث کنج زندان است"
پری بهر پدر ترسید
طیب در خلوتش لرزید.

ته ته ق، تق تق،
صدای تند این ماشین
که چون یک ببر غران است
برای گوش بی گوش
خراشی بر دل و جانست
تقی با خویش نجوا کرد:
"علیلم کرده این جیغ و
نخ و پنبه، غبار و گرد"

میان سرفه های سخت
به خود پیچید همچون مار
"تو دیگه رفتنی هستی"
بیاندیشید صاحب کار
صدایش کرد و او نشنید
دو گوشش کیب بود و کر
"قرارداد سفید امضا"
بخندید مرد جادوگر

تقی سر در گریبانست
میان کوچه ویلانست
نه کاری هست و نه پولی
پریشانست، پریشانست.



JAHAN-E-EMROUZ

JE - P.O:Box 2018 127 02 Skärholmen SWEDEN

Editor: **Halmat Ahmadian**

ha@cpiran.org

02 September 2010 NO: **256**



به یاد رفقا فواد مصطفی سلطانی، صدیق کمانگر و غلام کشاورز

که وی را از نزدیک می شناختند، اندوهگین ساخت. جانباختن او بیش از همه دل یاران و همسنگرش را بدر آورد زیر او کادری لایق و توانا، رفیقی دلسوز و انسانی شریف و صمیمی بود.

رفیق غلام کشاورز از پیشروان مبارزه کمونیستی در ایران بود. او از انقلابیون با سابقه و از چهرهای شناخته شده مقاومت در سیاه چال های رژیم پهلوی بود. او از اولین کادرهای سازمان اتحاد مبارزان کمونیست و سپس یکی از بنیانگذاران و از کادرهای برجسته حزب کمونیست ایران بود که طی دوره فعالیت خود در حزب کمونیست ایران مسئولیت های متعددی از جمله عضویت در کمیته مرکزی را بعهده داشت.

در سالگرد جانباختن این رفقا، با یاد آوری زندگی و مبارزات این عزیزان، کار و تلاش و رزمندگی و فداکاری هایشان را ارج می نهیم.



در راه رهایی طبقه کارگر و توده های تحت ستم مبارزه کرد. فواد تجسم تکاپو و مبارزه زحمتکشانش برای رهایی بود. اگر چه وی خود اکنون در بین ما حضور ندارد ولی خصائل انقلابی و قاطعیتش در پراتیک انقلابی و پرشوری وی، در هر گام پیشروی مبارزه حزب کمونیست ایران و کومه له انعکاس یافته است.

ساعت ۲ بامداد روز سیزدهم شهریور سال ۱۳۶۸ رفیق صدیق کمانگر عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و کومه له، هنگامی که از کار نوشتن برای رادیو فارغ شده بود، در اقدامی جنایتکارانه توسط یک خائن و مزدور جمهوری اسلامی مورد شوق قصد قرار گرفت و جانباخت.

صدیق کمانگر چهره درخشان و مبارز با سابقه جنبش کمونیستی، یکی از سرشناس ترین و محبوب ترین رهبران توده های مردم و جنبش انقلابی کردستان، آژیتاتور و سخنور برجسته توده های و از کادرهای بنیانگذار حزب کمونیست ایران بود.

شبانگاه چهارم شهریور سال ۱۳۶۸ رفیق بهمن جوادی (غلام کشاورز) از چهره های برجسته و سرشناس جنبش کمونیستی ایران که برای دیدار بستگان به قبرس رفته بود، در شهر لارناکا مورد شوق قصد مزدوران جمهوری اسلامی قرار گرفت و ساعتی بعد در بیمارستان جان باخت. جانباختن غلام کشاورز تاثیر عمیقی بر دلها نشان داد و همه مبارزان و انقلابیون کمونیست و آزادیخواهانی

در ماه شهریور در سال های مختلف و در جریان مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی، چهره های کمونیست و پیکار جوی راه رهایی طبقه کارگر، رهبران و کادرهای جنبش کمونیستی ایران و همچنین شمار قابل توجهی از اعضا و کادرهای حزب کمونیست ایران و پیشمرگان کومه له جانانشان را فدا کرده اند و به صف جانباختگان راه سوسیالیسم پیوسته اند.

در این ماه حزب کمونیست ایران، رفقا فواد مصطفی سلطانی، صدیق کمانگر و غلام کشاورز، سه تن از رهبران با نفوذ، سه چهره محبوب و شناخته شده جنبش کمونیستی و توده ای خود را در عرصه های مختلف نبرد طبقاتی از دست داد. دامنه تاثیر کار و فعالیت این رفقا بسیار فراتر از چهارچوب های سازمانی و تشکیلاتی بود و زیان ناشی از، از دست دادن آنها نه تنها برای کومه له و حزب کمونیست ایران، بلکه برای کل جنبش کارگری و سوسیالیستی جبران ناپذیر بوده است.

نهم شهریور سال ۱۳۵۸ رفیق فواد مصطفی سلطانی، یکی از رهبران و بنیان گذران تشکیلات کومه له، چهره شناخته شده و محبوب جنبش کمونیستی ایران، رهبر محبوب کارگران و زحمتکشانش کردستان، بدنبال یک درگیری نابرابر با شمار زیادی از نیروهای سرکوبگر در روستای "بسطام" در مسیر جاده سقر- مریوان جانباخت. فواد کمونیست پرشوری بود که خستگی ناپذیر

آدرس های حزب کمونیست ایران و کومه له

نماینده گی کومه له
در خارج کشور

K.K.
P.O.Box 75026
750 26 Uppsala
Sweden
Fax: +46-18-46 84 93
komala@cpiran.org
Tel: +44 -7746163103

کمیته خارج کشور
+46-707 254 016
kkh@cpiran.org

نماینده گی کومه له در سلیمانیه
Tel: 009647701567854
009647701900768
00964533300657

کمیته مرکزی کومه له
Tel: 00442081441539

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I
Box 2018
127 02 Skärholmen
SWEDEN
cpi@cpiran.org

از سایت های

حزب کمونیست ایران
و کومه له دیدن کنید!

سایت حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org

سایت کومه له

www.komalah.org

سایت تلویزیون کومه له

www.tvkomala.com